

سرمقاله "انتخابات" شوراها یخبندان در نور تبلیغات جمهوری اسلامی

"پیام بزرگ شکست جمهوری اسلامی در به اصطلاح انتخابات ۹ اسفند تاکید دوباره ای بر این واقعیت است که علیرغم همه دغلکاریهای رژیم ، توده های میلیونی ما دریافته اند که رژیم جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است و راهی جز مبارزه برای سرنگونی این رژیم در پیشروی مردم قرار ندارد. اینکه این راه چه فراز و نشیب هایی داشته و دارد مسلم است که تغییری در این امر نمی دهد که تنها راه رسیدن به آزادی و دموکراسی نابودی سلطه جنایتکارانه دیکتاتوری امپریالیستی حاکم می باشد."

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

نقش جنگ در نظم نوین جهانی امپریالیست ها ۵

رژیم زن ستیز در حمایت از ۸ مارس، روز جهانی زن؟! ۱۱

گزارش از پیکت روز زن در لندن ۱۶

پیام بمناسبت روز زن ۱۷

گزارش از مراسم روز زن در کانادا ۱۹

گزارش از مراسم گرامیداشت

رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن در کانادا ۲۴

مارکسیسم به زبان مارکس

(واژه نامه) قسمت سوم ۲۶

پیام بمناسبت سال نو ۲۸

"ارتجاع ، سالهای سال

با فریاد گوش

خراشش پیچوده

گوشیده بود ثابت

کند که فرهنگ و

زبان مردم

آذربایجان اصیل

نیست و تعمیلی

است، بنابر این باید

آنها هرچه زودتر ریشه کن

گردد. با قبول این امر آذربایجانی ناچار است خود را همچون

عضو ناقص و معیوبی تصور کند و ستم و اختناق کنونی را

داوطلبانه بپذیرد."

به مناسبت شهادت رفیق علیرضا نابدل

که همراه با ۸ تن دیگر از بهترین فرزندان فدائی خلق

در سحرگاه ۲۲ اسفند ۱۳۵۰ توسط جلادان رژیم شاهنشاهی

صفحه ۲۲

به جوخه اعدام سپرده شدند.

"انتخابات" شوراها یخبندان در نور تبلیغات جمهوری اسلامی

انتخاب شده تنها ۱۹۲۷۱۶ رأی آورده است که این رای مبین رای کمتر از ۴ درصد واجدین حق رای می باشد. همچنین باید دانست که حتی یک نفر از کاندیداهای جناح به اصطلاح اصلاح طلب رأی نیاورده و به "پیروزی" دست نیافت.

شکست جمهوری اسلامی در انتخابات ۹ اسفند ماه از زوایای مختلفی باید مورد توجه قرار گیرد چرا که این شکست حاوی درسهایی است که باید به درستی شناخته شده و در مبارزه بر علیه دیکتاتوری حاکم بکار گرفته شوند.

۱. شکست رژیم در انتخابات شوراها شهر و روستا با برجستگی تمام نشان داد که آن بخش از مردم ایران که در ۲ خرداد ۱۳۷۶ در اثر فریبکاریها و دغلیکاریهای "استراتژیست"های جمهوری اسلامی دچار توهم شده و فریب خورده بودند اکنون بار دیگر آگاهی خود را باز یافته و بر این امر واقفند که رأی آنها در باصطلاح انتخابات جمهوری اسلامی فاقد ارزش بوده و نقشی در سرنوشت آنها ندارد. این امر مؤید آن است که به هیچ وجه نباید در شرایط سلطه یک دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز شعبده بازیهای انتخاباتی را با انتخابات در دمکراسی های بورژوازی - علیرغم همه محدودیت هایش - اشتباه

گرفت. واقعیت این است که در شرایط حاکمیت نظام سرمایه داری وابسته و دیکتاتوری ذاتی آن، آنچه به نام "انتخابات" نمایش داده می شود در واقع یک نوع "انتصابات" است. گرچه دستگاه تبلیغاتی دیکتاتوری حاکم و حامیان امپریالیست اش همواره می کوشند این بالماسکه انتخاباتی را بعنوان انتخابات واقعی - هر چند به قول آنها با محدودیت های قابل فهم - جا بزنند، اما به هیچ وجه نباید هیچ گونه توهمی به چنین انتصاب هایی داشت چرا که هرگونه توهم به چنین شعبده بازی هائی به دشمن امکان می دهد با توسل به تاکتیک های

^۳ ججاریان یکی از طراحان پروژه اصلاحات در جمهوری اسلامی با گفتن اینکه: "با وجود جمعیت ۷ میلیونی تهران حداکثر ۱۸۰ هزار رای ارزش ندارد" (خبرگزاری ایسنا ۱۴ اسفند ماه) عملاً بر نادرستی ارقام اعلام شده از سوی وزارت کشور صحنه گذاشت.

"انتخابات" شوراها شهر و روستا که در ۹ اسفند ماه برگزار شد علیرغم بزرگ نمایی های جمهوری اسلامی بیانگر شکست مفتضحانه رژیم در جلب مردم بسوی صندوقهای رأی بود. اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران با عدم شرکت خود در این شعبده بازی شکست سیاستهای فریبکارانه جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشتند. گرچه رژیم جهت لاپوشانی ابعاد وسیع این رسوایی به تاکتیک فریبکارانه ای متوسل شده و ضمن پذیرش رسمی عدم شرکت ۲۵ میلیون^۱ نفر در انتخابات به اشاعه دروغ بزرگی مبنی بر شرکت ۲۰ میلیون نفر در بالماسکه انتخاباتی دست زد.

عدم شرکت وسیع مردم در این به اصطلاح انتخابات شرایطی بوجود آورد که وزارت کشور جمهوری اسلامی که همواره وظیفه دارد با آمارسازیهای دروغین شرکت مردم در بالماسکه های انتخاباتی را بیش از واقع جلوه دهد این بار قادر نشد علیرغم همه آمارسازیها و تقلبات انتخاباتی این تحریم گسترده را کاملاً لاپوشانی نماید و مجبور شد اعتراف کند که مردم به خصوص در تهران و یکسری از شهرهای بزرگ بطور گسترده ای از شرکت در انتخابات دومین دوره شوراها شهر و روستا خودداری نموده اند.

در شهر تهران بنا به ادعای دست اندرکاران وزارت کشور حدود ۴ میلیون و هفتصد هزار نفر^۲ واجد حق رأی می باشند اما جالب است بدانیم که نفر اول

^۱ وزارت کشور تعداد واجدین حق رأی را در سراسر کشور حدود ۴۵ میلیون نفر اعلام نموده که از این تعداد ۲۵ میلیون نفر در انتخابات شرکت نکرده اند. گرچه خود این آمار دستکاری شده است اما برخی از نشریات رژیم از جمله روزنامه اعتماد (۱۵ اسفند ماه) از "غایب" بودن ۲۸ میلیون نفر در این انتخابات گزارش دادند.

^۲ روزنامه کار و کارگر ۱۵ اسفند ماه از قول نمازی نماینده رژیم از لنجان در مجلس نوشت: "چگونه می توان با کسب میانگین ۱۳۸ هزار رأی از جمعیت ۵/۴ میلیون نفری حائز شرایط رأی در تهران ادعای پیروزی کرد؟" به این اعتبار تعداد واجدین حق رای در تهران نه ۴ میلیون و هفتصد هزار نفر بلکه پنج میلیون و چهارصد هزار نفر می باشد.

بنا به آمار رسمی تنها ۲۸ درصد در انتخابات شرکت کرده اند. این در شرایطی است که حتی آیت الله‌هایی نظیر منتظری که با برخی سیاستهای رژیم علناً مخالفت می‌نمایند مردم و هواداران خود را به شرکت در این انتخابات دعوت کرده بودند. از سوی دیگر باید توجه داشت که بخش زیادی از آرای ریخته شده در صندوقهای رأی گیری آرای باطله و سفید است که از سوی مردمی که از روی ترس و نیاز مجبور می‌شوند در چنین خیمه شب بازی‌هایی شرکت کنند در صندوق‌ها ریخته می‌شوند. برای نمونه در تهران که بنا به آمار رسمی ۵۶۲۵۲۲ نفر در انتخابات شرکت کرده اند علیرغم همه دست‌کاریهای وزارت کشور باز هم رسماً حدود ۵۰ هزار رأی باطله و سفید وجود داشته است که این امر خود درصد شرکت کنندگان را از آنچه که رژیم ادعا نموده نیز کمتر می‌سازد.

عدم شرکت گسترده مردم در انتخابات دومین دوره شوراهای شهر و روستا و در نتیجه آشکار شدن فقدان مشروعیت مردمی برای جمهوری اسلامی یعنی رژیمی که همواره به هر وسیله ای متوسل می‌شود تا پایگاه مردمی و مشروعیت توده ای برای خود دست و پا کرده و آنرا وسیله جلب حمایت‌های بیشتر خارجی نماید، شکست غیر قابل کتمان است.

بخاطر بیاورید که اساساً یکی از دلایل توسل جمهوری اسلامی به خاتمی همین بزک کردن چهره خونبار رژیم در خارج از کشور بود تا با فریبکاریهایی چون "حکومت قانون" و "گفتگوی تمدنها" شرایط برای جلب بیشتر سرمایه‌گذارهای خارجی آماده گردد.

در ضمن می‌دانیم که دست و پا کردن به اصطلاح "پایگاه مردمی" برای رژیم در جریان دغلکاری‌های مربوط به روی کار آمدن خاتمی همواره آن فاکتوری بوده است که برخی نیروهای سیاسی با تکیه بر آن سیاستهای خائنانه خود را توجیه می‌کردند. شکست انتخابات شوراهای شهر و روستا کار جریان‌خائن و سازشکار را هم با دشواری مواجه می‌سازد.

۱. عدم پاسخگویی مردم به دعوت‌های مکرر به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی مبنی بر شرکت در انتخابات و مهمتر از آن عدم موفقیت نیروهای مزبور در کسب رأی در این انتخابات خود گویای شکست مفتضحانه فریبکاریهای اصلاح طلبان جمهوری اسلامی است. هر چند پیشتر و در موارد دیگری این شکست به نمایش در آمده بود در بالماسکه انتخاباتی اخیر تاج زاده نفر اول حزب مشارکت در تهران که موفق به ورود به شورای شهر نشد بنا به آمار رسمی تنها ۶۶۱۹۶ رأی آورده است. یعنی چیزی حدود ۱/۴ درصد رأی واجدین حق رأی. این در

گوناگون توده‌ها را فریب داده و با اشاعه توهم امکان اصلاح دیکتاتوری، در مبارزه آنها برای رسیدن به آزادی اخلال نماید. تجربه انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ که به ریاست جمهوری خاتمی منجر شد به روشنی نشان داد که عدم توجه به این واقعیت چگونه به رژیم امکان می‌دهد حتی با استفاده از نفرت مردم از دارودسته حاکم، "سید خندانی" را وارد معرکه انتخاباتی کرده و با توسل به یکسری حرف‌های مردم‌پسند اما بی‌خطر بخش‌هایی از مردم را فریب دهد.

این امر را باید همواره به یاد داشت که در شرایط فقدان آزادی اندیشه و بیان، فقدان آزادی مطبوعات و اجتماعات، فقدان آزادی احزاب و سازمانهای سیاسی صحبت از هر گونه انتخابات آزاد ریاکاری محض است. در ثانی در شرایطی که شرط کاندید شدن در انتخابات جمهوری اسلامی قبول قانون اساسی ارتجاعی این رژیم و التزام عملی به اصل ولایت مطلقه فقیه و پای بندی به اسلام می‌باشد دیگر چگونه می‌توان از آزادی انتخابات صحبت کرد. در شرایطی که "ولایت مطلقه فقیه" به هزار و یک زبان رسماً اعلام کرده است که در مقابل اراده سلط

حاکم رأی مردم فاقد هر گونه ارزشی می‌باشد و هیچ اراده ای بالاتر از اراده "ولی فقیه" یعنی دیکتاتوری امپریالیستی حاکم وجود ندارد صحبت کردن از انتخابات و حق انتخاب مردم و ادعای میزان بودن رأی مردم در انتخابات جز تف کردن به روی حقیقت معنای

"در تجربیات جنبش کمونیستی جهانی شوراهای ارگانهای قیام، ارگانهای یک قدرت نوین انقلابی بوده اند. از این رو تنها به چنین تشکل‌هایی که در جریان اوج گیری امواج انقلاب امکان بروز می‌یابند می‌توان نام شورا نهاد. شوراهای واقعی که بعنوان "ارگانهای مبارزه مستقیم توده‌ها" می‌باشند."

دیگری ندارد. از سوی دیگر می‌دانیم که در شرایط سلطه مطلقه ولی فقیه نهادهای "انتخاباتی" فاقد هرگونه قدرت اجرایی و قانون گذاری می‌باشند و همواره ولی فقیه می‌تواند با یک "حکم حکومتی" هر تصمیمی را کان لم یکن اعلام نماید و یا بوسیله نهادهای دیگری که در اختیار دارد تصمیمات آنرا ملغا سازد. نگاهی به سرنوشت لایحه مطبوعات در مجلس ششم و سترونی این مجلس در مقابل قدرت شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام خود به روشنی گواه واقعیت فوق می‌باشد. همین واقعیت را در مورد شوراهای شهر و روستا نیز به روشنی می‌توان نشان داد و روشن نمود که این شوراهای جز ابزارهایی جهت گسترش سلطه بورکراسی حاکم نمی‌باشند. بی‌جهت نیست که وقتی معلوم شد شورای تهران مورد تأیید وزارت کشور قرار نگرفته است بسادگی منحل گردید.

۲. اکثریت مردم ایران با عدم شرکت در این انتخابات بار دیگر نشان دادند که جمهوری اسلامی فاقد مشروعیت و پایگاه مردمی است.

بر مبنای آمار رسمی در تهران تنها ۱۲ درصد واجدین حق رأی و در اصفهان ۱۲/۳ درصد و در شیراز ۱۸ درصد در انتخابات شرکت کرده اند و حتی در شهر قم که استبداد مذهبی حاکم آنجا را یکی از پایگاههای اصلی خود تصور می‌کند

در تجربیات جنبش کمونیستی جهانی شوراهای ارگانهای قیام، ارگانهای یک قدرت نوین انقلابی بوده اند. از این رو تنها به چنین تشکل هایی که در جریان اوج گیری امواج انقلاب امکان بروز می یابند می توان نام شورا نهاد. شوراهای واقعی که بعنوان "ارگانهای مبارزه مستقیم توده ها" می باشند.

در جریان انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ و قیام بهمن ماه تشکل های صنفی ای شکل گرفت که خود را شورا نامیدند. جمهوری اسلامی با توجه به شور و شوق توده های مردم نسبت به این شوراهای این نام را از آنها به عاریت گرفت و تلاش نمود با علم کردن شوراهای خود ساخته اش

خواست مردم را از محتوای واقعی تھی ساخته و ابزارهای جدیدی جهت سرکوب مردم ایجاد نماید. اما شوراهای واقعی یعنی تشکل هایی که به ابتکار کارگران و دهقانان در جریان انقلاب شکل می گیرد ارگانهایی جهت مبارزه علیه قدرت حاکمه و کسب قدرت سیاسی می باشند و هیچ ربطی به نهادهایی که ریاکارانه تحت عنوان شورا در جمهوری اسلامی تبلیغ می شوند

ندارند. واقعیت این است که شوراهای انقلابی کارگران و دهقانان نه "دکانهای حرافی" بلکه وسیله ای جهت سازماندهی انقلاب و پیشبرد آن می باشند.

پیام بزرگ شکست جمهوری اسلامی در به اصطلاح انتخابات ۹ اسفند تاکید دوباره ای بر این واقعیت است که علیرغم همه دغلاکاریهای رژیم، توده های میلیونی ما دریافته اند که رژیم جمهوری اسلامی اصلاح ناپذیر است و راهی جز مبارزه برای سرنگونی این رژیم در پیشروی مردم قرار ندارد. اینکه این راه چه فراز و نشیب هایی داشته و دارد مسلم است که تغییری در این امر نمی دهد که تنها راه رسیدن به آزادی و دمکراسی نابودی سلطه جنایتکارانه دیکتاتوری امپریالیستی حاکم می باشد.



شرایطی است که حزب مشارکت یکی از مهمترین جریانات مدافع اصلاحات ادعایی خاتمی می باشد. واقعیت فوق بار دیگر و به روشنی حیرت انگیزی شکست "پروژه خاتمی" را نشان می دهد. شکست "پروژه بزرگ اصلاحات" را که به وسیله "استراتژیست" های رژیم جهت گمراه کردن مردم و انحراف مسیر مبارزات آنها به صحنه آورده شد و عملاً چند سالی بخشهایی از جامعه را مشغول خود نمود. واقعیت این است که نتایج انتخابات ۹ اسفند ماه گواهی است بر این امر که خود سرمدمداران جمهوری اسلامی نیز دیگر به این نتیجه رسیده اند که بازی با کارت خاتمی علیرغم همه فوایدی که برای حفظ سلطه آنها داشته است دوران اش سپری شده است.

"شوراهای واقعی یعنی تشکل هایی که به ابتکار کارگران و دهقانان در جریان انقلاب شکل می گیرد ارگانهایی جهت مبارزه علیه قدرت حاکمه و کسب قدرت سیاسی می باشند و هیچ ربطی به نهادهایی که ریاکارانه تحت عنوان شورا در جمهوری اسلامی تبلیغ می شوند ندارند. واقعیت این است که شوراهای انقلابی کارگران و دهقانان نه "دکانهای حرافی" بلکه وسیله ای جهت سازماندهی انقلاب و پیشبرد آن می باشند."

از دوم خرداد سال ۷۶ که خاتمی در جریان یک شعبده بازی انتخاباتی به ریاست جمهوری رسید تبلیغات رژیم و حامیان امپریالیست اش آنرا "زلزله سیاسی" و "انقلاب دوم" نامیدند تا ۹ اسفند ماه که مردم با تحریم باور نکردنی شعبده بازی رژیم شکست قطعی این پروژه را بار دیگر به نمایش

گذاشتند مردم ایران زیر یکی از شدیدترین تبلیغات فریبکارانه قرار داشتند. علیرغم هشدارهای نیروهای مبارز و انقلابی حتی بخش بزرگی از نیروهای سیاسی فریب این تبلیغات را خورده و دل به اصلاح جمهوری اسلامی بستند و به این طریق هموار کننده راه فریب توده ها گشتند. اما در شرایطی که به تدریج مردم دسته دسته از زیر آوار تبلیغات رژیم رها گشته اند دیگر جایی برای این مماشات گری ها باقی نمی ماند و در شرایطی که هر گونه پیشرفت و تحول جامعه وابسته به نابودی دیکتاتوری حاکم می باشد، امر سرنگونی قطعی جمهوری اسلامی با برجستگی هر چه بیشتری در مقابل دید همگان قرار می گیرد.

۲. عدم شرکت مردم در انتخابات شوراهای شهر و روستا در همان حال نشان می دهد که مردم در تجربه زندگی ماهیت شوراهای دست ساز جمهوری اسلامی را به خوبی شناخته اند و می دانند که این شوراهای جز ابزارهایی جهت گسترش سلطه بورکراسی حاکم جهت کنترل بیشتر توده ها معنائی ندارند. تجربه به مردم نشان داده است که شوراهایی که زیر کنترل جمهوری اسلامی شکل بگیرد جز یک نام تو خالی چیزی از شورا در آنها وجود نخواهد داشت.

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی

نقش جنگ در نظم نوین جهانی امپریالیست ها

آنچه که در زیر می آید متن سخنرانی ای است که با عنوان فوق توسط رفیق چنگیز از سوی چریکهای فدایی خلق ایران در مراسم یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام با شکوه توده ها در تورنتو کانادا ارایه گشت.

ضدخلق خودش را با عریانی تمام و با شدتی که در دوره اخیر کم سابقه بوده به نمایش بگذارد؟ و بالاخره در بحران جاری، چه چشم اندازی در مقابل مردم و نیروهای انقلابی و مترقی وجود دارد؟ این ها اساس آن نکاتی است که من سعی می کنم در فرصتی که دارم به طور موجز به آن ها بپردازم.

امروز شیخ یک جنگ مخوف و ویران گر امپریالیستی و عواقب مرگبار آن، نه تنها عراق و منطقه خاورمیانه بلکه کل دنیا را فرا گرفته است. صدها هزار سرباز آمریکائی و انگلیسی با برخورداری از تجهیزات و ماشین آلات جنگی در گوشه و کنار منطقه مستقر شده اند و هر آن آماده اند تا با بیرحمی تمام، یک بار دیگر حیات و هستی توده های محروم و رنج دیده عراق را آماج حملات مرگبار قرار بدهند. هم اکنون ناوگان های جنگی آمریکا و انگلیس، که حامل ده ها فروند جنگنده های پیشرفته نظامی هستند، در خلیج فارس مستقر شده اند. در کویت، هزاران سرباز آمریکائی در حال انجام مانورهای آمادگی به منظور حمله به عراق هستند. در عمان، بمب افکن های ب ۱ آمریکائی مستقر شده اند و در ترکیه، ۸ هزار سرباز آمریکائی با تجهیزات لازم برای جنگ الکترونیکی حضور دارند. به این لیست البته باید نیروها و تجهیزات نظامی موجود در افغانستان، شامل ۹۰۰۰ سرباز آمریکائی و نیروهای موجود در پاکستان، عربستان و بالاخره سربازان آمریکائی-انگلیسی حاضر در کردستان عراق را نیز اضافه کرد.

تمامی این شواهد نه تنها نشان دهنده عزم راسخ آمریکا در حمله نظامی به عراق، بلکه منعکس کننده این واقعیت است که حجم نیروها و ماشین جنگی بسیج شده برای این حمله بسیار فراتر از نیروی لازم برای شکست دادن ارتشی نظیر عراق است. ارتشی که بنا به گزارش کارشناسان نظامی، بعد از شکست مفتضحانه ی سال ۱۹۹۱ در جنگ

می بینیم که سلطه امپریالیسم همچنان عامل سد هرگونه آزادی و دموکراسی در جامعه ی ماست و به همین خاطر هم این سلطه در هیأت رژیم جمهوری اسلامی به طور روزمره آماج جنبش انقلابی توده ها است.

در سنت چریک های فدایی خلق، سالگرد این دو روز بزرگ تاریخی فرصتی است که در پرتو آن ما بتوانیم راجع به مهم ترین معضلاتی که جنبش انقلابی ما با آن ها روبروست با مردم خود صحبت کنیم. امروز در شرایطی به بزرگداشت یادمان سیاهکل و قیام قهرمانانه توده ها، که منجر به سقوط رژیم وابسته به امپریالیسم شاه شد، می پردازیم که حمله قریب الوقوع نظامی آمریکا به عراق و تأثیرات آن بر منطقه، تمامی مسائل دیگر را تحت الشعاع خودش قرار داده است. طبیعتاً موضوع صحبت امشب من هم، پیامدهای حمله آمریکا به عراق و به طور کلی نقش جنگ در نظم نوین جهانی ادعائی دولت آمریکا می باشد.

من در طول صحبت هایم سعی می کنم تا شمائی از منافع و سیاست هائی که خطر جنگ کنونی را فراهم کرده اند ارائه بدهم و هم چنین تأکید کنم که اصولاً گرایش فزاینده به میلیتاریزم و جنگ در اوضاع و احوال کنونی در سطح بین المللی، چه نقشی را برای امپریالیست ها و به طور مشخص آمریکا، به مثابه معرکه گردان اصلی بحران جاری، ایفا می کند و بگویم که به طور کلی رشد کدام تضادها و چه نیازی باعث شده که دولت آمریکا و سایر مرتجعین، علارغم مخالفت قاطع و کوبنده کارگران و خلق های تحت ستم دنیا با برافروختن آتش یک جنگ ارتجاعی با عراق، باز هم بر طبل جنگ بکوبند و آشکارا اعلام کنند که برای این آتش افروزی نه به موافقت سازمان ملل احتیاج دارند و نه وقتی به افکار عمومی می گذارند. به راستی چه ضرورتی باعث شده که امپریالیسم آمریکا چهره

با عرض سلام خدمت تمامی رفقا و دوستان. اجازه دهید که در آغاز به خاطر حضورتان در مراسم بزرگداشت دو روز بزرگ تاریخی؛ یعنی رستاخیز سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹ و قیام پرشکوه توده ها در بهمن ۱۳۵۷، از طرف چریک های فدایی خلق ایران از شما تشکر کنم. امروز وقتی به شرایط آن سال ها نگاه می کنیم، می بینیم که رزمندگان سیاهکل کمونیست هائی بودند که با اتکاء به دانش عمیق مارکسیستی خودشان و تحلیل شرایط جامعه ایران به این نتیجه رسیدند که امپریالیسم دشمن اصلی طبقه کارگر و خلق های ستم دیده ایران است. آن ها اعلام کردند که تا سلطه امپریالیستی و نظام سرمایه داری وابسته در ایران حاکم است، هر رژیم سیاسی ای با هر آرایشی هم که سر کار بیاید، از عدالت اجتماعی و آزادی و دموکراسی برای توده ها خبری نخواهد بود.

سال ها بعد، صحت تئوری و عمل مارکسیستی رزمندگان سیاهکل خودش را هر چه بیش تر در جریان قیام توده ها در بهمن ۵۷ نشان داد. شعارهای توده های قیام کننده که فریاد می زدند: "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" و "بعد از شاه نوبت آمریکاست"، نشان می داد که مردم هر چند به طور غریزی و تجربی، ولی عملاً چهره دشمن اصلی خودشان یعنی امپریالیسم را شناختند و می دانستند که برای پیشروی جنبش و ایجاد تحولات دموکراتیک و ساختاری در جامعه برای رسیدن به آزادی و دموکراسی باید حاکمیت امپریالیسم در ایران را نابود کنند.

با سقوط رژیم شاه، سلطنت ۲۵۰۰ ساله به زباله دان تاریخ افکنده شد اما حاکمیت امپریالیسم در ایران همچنان باقی ماند و این بار خودش را در قامت رژیم سرکوب گر جمهوری اسلامی بازسازی کرد. امروز، ۳۲ سال پس از گذشت رستاخیز سیاهکل و ۲۴ سال پس از قیام قهرمانانه توده ها،

خلیج و تحریم های پس از آن، توان رزمی اش به کم تر از ۴۰ درصد آن سال ها رسیده است. با این وجود، مقامات نظامی آمریکا کتمان نمی کنند که در حمله آتی از سلاح های غیرمتعارف، نظیر موشک های هوشمند، بمب های نامرئی ۹۰۷ کیلوئی و حنا گلوله های آغشته به اورانیوم استفاده خواهند کرد. به طور خلاصه باید گفت که گرچه حمله نظامی در چنین سطحی به عراق هدف عاجل اش شکست ارتش عراق است ولی ابعاد این حمله و بحران جاری، از مسئله عراق بسیار فراتر می رود و تبلیغات کر کننده ای که دولت آمریکا و انگلیس در مورد ضرورت این جنگ و "تغییر رژیم" صدام به راه انداخته اند، این واقعیت را بیش تر نشان می دهد. حُب، حالا بیائید ببینیم که از طرف دولت آمریکا چه دلائلی برای توجیه این جنگ ارائه می شود. مهم ترین این دلائل به قرار زیر می باشد:

- ۱- رژیم صدام حسین ناقض حقوق بشر در عراق است و آمریکا می خواهد با "تغییر رژیم"، از حقوق مردم عراق دفاع نماید.
- ۲- رژیم عراق با پیشبرد برنامه های اتمی و پروژه سلاح های گشتار جمعی، خطری برای منطقه و امنیت و صلح جهانی است و آمریکا می خواهد عراق را خلع سلاح کند و بالاخره
- ۳- رابطه گروه سیا ساخته اُسامه بن لادن با رژیم صدام و بالنتیجه، خطر دست یابی تروریست ها به سلاح های گشتار جمعی.

البته در مورد کذب و سالوسی نهفته در ورای این به اصطلاح دادخواست آمریکا، من مطمئنم که شما به اندازه کافی شنیده اید و توجیهات دولت بوش در این زمینه، حنا در برخی از مطبوعات بورژوازی هم، جذابیت خودش را از دست داده است. اما در این مورد می خواهم هر چند کوتاه، دو سه نکته را خاطر نشان کنم.

اولاً، تا آن جا که به دلائل آمریکا در مورد جنگ با صدام و ضرورت تغییر رژیم عراق به خاطر نقض حقوق بشر و در اختیار داشتن سلاح های گشتار جمعی برمی گردد، باید تأکید کنم که در این دلیل باقی دولت آمریکا کم ترین اصلاتی وجود ندارد. می گویند توده ها حافظه ی تاریخی خوبی دارند. همه می دانند که در جریان جنگ اول خلیج، به رغم

ادعاهائی که آمریکا در مورد ضرورت سرنگونی رژیم صدام حسین می کرد، موقعی که پس از شکست مفتضحانه در جنگ، رژیم صدام متزلزل شده بود و حکومت بعث با خطر سرنگونی توسط جنبش های توده ای روبرو شده بود، این آمریکا بود که سراسیمه در جهت تحکیم موقعیت صدام، در مقابل توده های قیام کننده، به کمک او شتافت.

در این رابطه باید ذکر کنم که قبل از قیام توده ای و بلافاصله پس از خاتمه جنگ به عنوان یکی از شروط صلح، آمریکا عنوان کرده بود که هوایماها و هلی کوپترهای عراق اجازه پرواز ندارند. اما موقعی که مردم عراق از شرایط شکست صدام استفاده کردند و دست به قیام زدند، آمریکا به صدام حسین اجازه داد تا ارتش عراق هلی کوپتر های نظامی خودش را به پرواز در آورده و در شهرهای گُردستان و مناطق جنوب عراق نظیر کرکوک، بصره، کربلا و ...، قیام مردم بر علیه حکومت را در هم بشکند. همین اقدام آمریکا که برای مقابله با مردم قیام کننده عراق صورت گرفت، باعث شد که تداوم حکومت دیکتاتوری صدام بر مردم عراق برای بیش از یک دهه دیگر تا به امروز تضمین شود.

در مورد بهانه در اختیار داشتن سلاح های گشتار جمعی، همه می دانند که آمریکا و سایر قدرت های بزرگ، تولید کننده و توزیع گران اصلی این سلاح ها هستند و بدون تأیید و چشم پوشی دولت هائی نظیر آمریکا این سلاح ها نمی توانست در اختیار رژیم هائی چون صدام قرار بگیرد. در این جا جالب است اشاره کنم که، با بالا گرفتن تضادهای فی مابین جناح های مختلف هیأت حاکمه در آمریکا، روزنامه نیویورک تایمز مطلبی را رو کرد که مطابق آن خود دونالد رامسفیلد به عنوان نماینده مخصوص رئیس جمهور آمریکا در دهه ۸۰ در عراق بوده و در جریان فروش سلاح های شیمیائی به عراق قرار داشته و بالاخره در مورد دلیل آخر آمریکا یعنی تلاش برای اثبات وجود رابطه نزدیک بین القاعده با دیکتاتور حاکم بر عراق، همان طور که همه می دانند، موفقیت چندانی نصیب مقامات آمریکائی نشد و کسی این ادعا را جدی نگرفت. به ویژه آن که در سال های اخیر، مطالعه اسناد موجود نشان می دهد که اُسامه بن لادن- این مزدور شناخته

شده سی آی ای - بارها در اعلامیه های خود، رژیم عراق و شخص صدام حسین را خائن به اسلام و مسلمان قلمداد کرده است.

حُب، اگر دلائل ادعائی آمریکا در جنگ با عراق پوچ می باشند، پس باید دید که دلائل واقعی لشکرکشی به عراق چیست؟

کوشش در حمله نظامی و اشغال عراق و تغییر رژیم صدام حسین توسط آمریکا، گامی و تأکید می کنم تنها گامی است در جهت تحقق یک برنامه استراتژیک که امپریالیسم آمریکا آن را از مدت ها قبل در جهت تأمین منافع درازمدت خودش، نه تنها در منطقه بلکه در سطح بین المللی طراحی کرده و با تمام امکانات و وسائل، برای تحقق آن به حرکت در آمده است. هدف این استراتژی، گسترش و تأمین سلطه بلامنازع امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان و نهایتاً ایفای نقش تنها ابرقدرت جهانی و بالنتیجه اعمال هژمونی در تمام زمینه های اقتصادی و سیاسی بر رقبای امپریالیست خودش می باشد. جنگ با عراق برای آمریکا مرحله ای از یک پروسه دراز مدت، به منظور اعمال کنترل انحصاری و گسترش مناطق تحت نفوذ در بازارهای اقتصادی جهان با اتکاء به قدرت عظیم نظامی این کشور است. برای اثبات این موضوع من تلاش می کنم تا این بحث را از دو زاویه باز کنم. اول سعی می کنم که با استناد به منابع و آمارهای موجود، نشان دهم که آمریکا در آستانه جنگ قریب الوقوع با عراق، با چه بحران اقتصادی ئی دست و پنجه نرم می کند و ثانیاً بر این نکته تأکید کنم که آمریکا اصولاً چه استراتژی و برنامه ای را برای غلبه بر بحران اقتصادی و مشکلات موجود، مبنای سیاست خودش قرار داده و انتخاب عراق به عنوان آماج حمله، بر اساس چه دلایلی صورت گرفته است.

رابطه بحران اقتصادی آمریکا و جنگ طلبی های دولت بوش

پس اول، مختصری راجع به بحران اقتصادی در آمریکا و رابطه آن با جنگ طلبی دولت بوش را مطرح می نمایم. دولت آمریکا در شرایطی به لشکرکشی به عراق و تدارک مرحله بعدی "جنگ بی پایان" پرداخته که از اواخر دهه ۹۰ میلادی با موجی از یکی از سخت ترین بحران های اقتصادی و

رکود فراگیر در جامعه ی آمریکا درگیر می باشد. به اعتراف کارشناسان اقتصادی در خود آمریکا، رکود اقتصادی در یکی دو سال اخیر به بدترین سطح خودش در یک دهه اخیر رسیده است. کسری بی سابقه و عظیم بودجه دولت فدرال آمریکا، ورشکستگی پی در پی بزرگ ترین بنگاه ها و مؤسسات صنعتی نظیر "انران"، سقوط وحشتناک بازارهای مالی و در پی این ها اخراج ها و بی کار سازی های گسترده، نمودهای بارز این بحران در آمریکا هستند. کار به جایی رسیده که برخی از کارشناسان اقتصادی مجبور شده اند، اعلام کنند که پس از بحران اقتصادی ی سال های ۳۰-۱۹۲۹، آمریکا هیچ گاه با چنین بحرانی مواجه نبوده است. (۱)

اما مشکلات اقتصادی آمریکا به همین جا ختم نمی شود. برای فهم بهتر عمق بحران اقتصادی ئی که آمریکا در آن دست و پا می زند، در این جا باید یک فاکتور بسیار مهم دیگر هم اضافه شود و آن عبارت از مسئله کسری بودجه بی سابقه دولت فدرال، تحت رهبری تیم بوش است.

روزنامه " ایندپندنت" در تاریخ ۱۱ فوریه امسال به نقل از "آلن گرینسپن"، رئیس بانک خزانه داری دولت فدرال آمریکا، میزان کسر بودجه دولت آمریکا در سال جاری را ۳۰۷ میلیارد دلار، یعنی معادل تقریباً ۳ درصد کل تولید ناخالص ملی آمریکا، اعلام کرد. برای این که تصویری از میزان این رقم داشته باشیم، باید تأکید کنم که چنین کسری بودجه ای تا کنون در طول تاریخ دولت آمریکا سابقه نداشته است.

همین جناب در جواب به پرسشی در زمینه کسری بودجه به روزنامه " ایندپندنت" می گوید که: " کسری بودجه معادل ۱ تا ۲ درصد در اقتصاد، بعید است که صدمات زیادی را متوجه اقتصاد بکند. اما هنگامی که کسر بودجه از این رقم تجاوز کند (که الان هم همان طور که گفتم در آمریکا معادل ۳ درصد است) آن گاه به قول این مقام - روند مزبور ممکن است که به یک نقطه غیرقابل بازگشت برسد و باعث صدمات جدی و یا حتا فروپاشی در شالوده های مالی و اقتصادی شود."

فکر می کنم ارقامی که ارائه شد، برای نشان دادن گوشه ای از بحران اقتصادی آمریکا و مشکلات این دولت کافی باشد. این ارقام نشان می دهند، که اقتصاد آمریکا در لحظه حاضر با یک رکود فراگیر روبروست و تمام تلاش دولت بوش بر این است که از هر وسیله ای، منجمله جنگ افروزی، استفاده کند تا اقتصاد آمریکا را به دوره رونق بازگرداند. نکته جالبی که در این جا مایلم توجه تان را به آن جلب کنم این است که، اکثریت اقتصاددانان و صاحب نظران تأکید می کنند که رکود فعلی، در نتیجه بحران اضافه تولید در دوره قبل اتفاق افتاده است.

خُب، در شرایط بحران در جامعه سرمایه داری هم طبیعی ست که، طبقه کارگر و اقشار زحمت کش نخستین قربانیان بحران های اقتصادی اند. هم اکنون نرخ بی کاری در آمریکا از ۳/۹ درصد در سپتامبر ۲۰۰۰، به ۶ درصد در نوامبر ۲۰۰۲ رسیده و چشم انداز کاهش این رقم در آینده نزدیک هم وجود ندارد. تنها در بخش های مربوط به صنایع ارتباطی، ۵۰۰ هزار کارگر بی کار شده اند و این رقم، ۵۰ درصد بیش تر از تعداد نیروی کاری ست که در فاصله ۹۶ تا ۲۰۰۰ استخدام شده بودند.

تمامی این تجلیات خانه خراب کن بحران اقتصادی، در حالی اتفاق می افتند که دولت و سرمایه داران زالوصفت به یک سری اقدامات پیش گیرنده اقتصادی نظیر پائین نگاه داشتن نرخ بهره، کاهش ۱۰۷ میلیارد دلاری در میزان مالیات ها به امید گسترش سرمایه گذاری و بالا رفتن قدرت خرید دست زده اند.

بنابراین، بدون شک برای برون رفت از این بحران، راه حل های مختلفی توسط کاربدستان امور در آمریکا ارائه شده ولی آن چه که نهایتاً به عنوان واکنش و راه حل هیأت حاکمه آمریکا برای غلبه بر این بحران به چشم می خورد، همانا سیاست گسترش و تقویت هیستریک ماشین نظامی آمریکا، حرکت در جهت ایجاد بحران های سیاسی و حالت جنگی در نقاط مختلف و گسترش میلیتاریسم در داخل و خارج آمریکا با هدف ایجاد جنگ می باشد.

تجربه تاریخ و قانون مندی های نظام امپریالیستی که توسط لنین، این اندیشمند کبیر پرولتاریا، سال ها پیش به طور داهیهانه ای جمع بندی شده، در بحران جاری یک بار دیگر صحت خودش را به نمایش می گذارد. بله! جنگ، پاسخ بورژوازی به بحران هاست. امپریالیسم و جنگ، دو پدیده از هم ناگسستنی اند. چرا که جنگ به طور کلی باعث فعال شدن صنایع نظامی و افزایش تولیدات نظامی به جای تولید وسائل مورد نیاز مردم می شود. جنگ خرابی ها و ویرانی هائی را به وجود می آورد که پس از هر جنگ، باید بازسازی شوند. با اتکاء به این اصل کلی است که سیاست مداران حاکم بر دستگاه سیاسی آمریکا در شرایط رکود کنونی، تقویت ماشین سرکوب و فعال تر کردن بخش های نظامی و تولیدات و صنایع وابسته به آن را تعقیب می کنند. از نظر آن ها جنگ افروزی، مُسکنی است که با اتکاء به آن ممکن است بشود امیدوار بود که سایر بخش های راکد اقتصاد را، حتا به صورت موقت هم که شده، به حرکت درآورد. جنگ برای دولت آمریکا کانالیزوری است، که با آن می شود ماشین نظامی را به حرکت درآورد، انبوه سلاح های مرگ بار تولید شده در انبارهای نظامی را به کار گرفت و میلیون ها تُن بمب های مخوف را در آن سوی اقیانوس بر سر مردم بی دفاع افغانستان و عراق و... ریخت.

با ایجاد حالت جنگی، آمریکا می تواند به دولت های وابسته حتا به رغم نیازهای واقعی شان اسلحه به فروشد و در ازای این همه جنابت آفرینی، به صنایع نظامی رونق دهد، شغل ایجاد کند و با بالا بردن امکان سرمایه گذاری در این بخش، قدرت خرید ایجاد نماید و بالاخره گردش چرخ اقتصاد بحرانی و بیمار آمریکا را تا چند صباحی دیگر، به برکت قتل و غارت کارگران و خلق های ستم دیده دنیا به حرکت درآورد. این ها بخشی از فواید جنگ به طور کلی، برای امپریالیسم آمریکا است. در مورد جنگ با عراق اما، این جنگ صرف نظر از تمام فواید فوق، قرار است به طور مشخص در جهت برقراری تسلط هر چه کامل تر بر منابع طبیعی و بازارهای جهان و خارج کردن آن ها از دست رقبای آمریکا به کار بیاید.



اگر بخواهم در جمع بندی بحث تا این جا صحبت هایم را خلاصه کنم، باید بگویم که بررسی حمله نظامی قریب الوقوع آمریکا به عراق بدون در نظر گرفتن اوضاع اقتصادی آمریکا و بحران کم سابقه ای که اقتصاد این کشور را فرا گرفته امکان پذیر نیست. اوضاع بحرانی اقتصاد آمریکا، بستری است که در آن دلائل واقعی جنگ با عراق و منافع آن برای امپریالیسم آمریکا با برجسته گی هویدا می شود. واقعیت این است، که آمریکا بحران دارد و دولت بوش با اذعان به این واقعیت و برای نجات خود از بحران، به عنوان یک مُسکن فوری، به جنگ نیاز دارد. حمله به عراق و اشغال و کنترل این کشور، به ویژه با توجه به تمرکز منابع انرژی در این منطقه، هدف فوری ئی است که آمریکا در بحران جاری به دنبال آن می باشد.

جنگ با عراق در خدمت استراتژی حفظ موقعیت برتر آمریکا در جهان

موضوع دیگری که در این قسمت بحث باید به آن توجه کنیم این که، همان طور که گفته شد در استراتژی جنگی دراز مدتی که امپریالیسم آمریکا دنبال می کند، حمله به عراق تنها یکی از حلقه ها را تشکیل می دهد. درست است که بعد از ۱۱ سپتامبر و اعلام " مبارزه بر علیه تروریسم"، سران آمریکا در همه جا از ضرورت جنگ- اولین جنگ در قرن بیست و یکم- و... سخن می گفتند. ولی حمله نظامی به عراق، که به عنوان دومین حمله نظامی گسترده آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر است، را باید در چارچوب استراتژی جنگ طلبانه مخوفی بررسی نمود که تنظیم آن به سال ها قبل، در حکومت بوش پدر، در دهه ۹۰ بر می گردد و رئیس این استراتژی در سندی به نام " سند استراتژی امنیت ملی ی ایالات متحده ی آمریکا " تنظیم شد. این سند اکنون در دوران زمامداری بوش پسر، رسماً به مبنای سیاست های دولت آمریکا در سطح بین المللی تبدیل شده و طراحان این سند، شخصیت های سیاسی معروفی در هیأت حاکمه آمریکا هستند که هر کدام شان در مجتمع های نظامی- نفتی آمریکا، صاحب مناصب و موقعیت هائی بوده و یا هستند. از زمره ی این افراد باید از " دیک چی نی " وزیر دفاع در دوره بوش پدر و معاون کنونی ریاست جمهوری، " پال ولفویتر"، جان بلین و ریچارد پرل" نام بُرد، که اکثراً دارای روابط حسنه و یا پست

هائی در شرکت های نفتی معروف آمریکا می باشند.

باید اشاره کنم که، نیاز به تدوین استراتژی جدید در سیاست دولت آمریکا نخستین بار در سال های اول دهه ۹۰ مطرح شد. واقعیت این بود که با فروپاشی شوروی پیشین و پایان " جنگ سرد"، سیمای سیاسی جهان که بر اساس وجود یک " جهان دو قطبی" شکل گرفته بود، دچار تغییرات غیر قابل اجتنابی شد و سقوط شوروی، بر نقش و وضعیت آمریکا در سطح بین المللی تأثیرات قابل توجهی برجای گذارد. موقعیت امپریالیسم آمریکا در دوران " جنگ سرد" بدین گونه بود که این دولت با استناد به "خطر کمونیسم" و با اتکاء به قدرت نظامی ی عظیم خویش، رهبری بلامنازع بقیه قدرت های امپریالیستی را در دست گرفته بود. در چنین توازن قدرتی، آمریکا به عنوان رهبر جهان امپریالیستی قادر بود که به ویژه در منازعات بین المللی، منافع و سیاست های دل خواه خودش را با اتکاء به موقعیت برتر و قبول شده اش به پیش ببرد. سقوط و تجزیه شوروی، توازن قوای موجود را تغییر داد و در رابطه با دیگر قدرت های امپریالیستی منجر به آن شد که گرایش به اتخاذ سیاست های مستقلانه تر و غیر آمریکائی تر فزونی پیدا کند.

بر این مبنای، در طول ۱۰ سال پس از سقوط شوروی و پایان جهان دو قطبی، ما شاهد پیدایش یک دوران گذار در مناسبات بین المللی هستیم. دورانی که در آن از یک سو امپریالیسم آمریکا از متحدانش خواهان " پاداش پیروزی و رهبری جهان آزاد" به خاطر به دوش کشیدن بار اصلی " جنگ سرد" بود و از سوی دیگر ظهور قدرت هائی نظیر چین و شکاف در صف متحدین دیروزی که دشمن مشترک شان- به قول ریگان " امپراطوری ی شیطان سُرخ"- دیگر وجود نداشت باعث شده بود که زمره های جهان چند قطبی در میان قدرت های دیگر بالا بگیرد.

در یک چنین اوضاع و احوالی بود که ضرورت تدوین یک استراتژی نوین، به نحوی که در شرایط جدید جهانی به بهترین نحو منافع اقتصادی- سیاسی امپریالیسم آمریکا در سراسر جهان را متناسب با

قدرت نظامی این دولت تضمین کند، از طرف استراتژیست های آمریکائی مطرح شد. در همین رابطه باید به سندی به نام " راهنمای سیاست دفاعی" اشاره کنم، که در زمان زمامداری بوش پدر در سال ۱۹۹۲ (دقت کنید، سال ها قبل از حمله به افغانستان و عراق و یا فاجعه ۱۱ سپتامبر) تنظیم شد. با روی کار آمدن کلینتون و دولت دموکرات ها، که برای پیشبرد سیاست های استثمارگرانه و غارت گرانه آمریکا طرح های دیگری را دنبال می نمودند، این طرح به گونه ای تعدیل گشت و به پشت صحنه رانده شد. اما بار دیگر، قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۰، یعنی یک سال قبل از فاجعه ۱۱ سپتامبر توسط گروهی به نام " پروژه برای سده جدید آمریکا" مجدداً ارائه شد. سرانجام در تاریخ سپتامبر ۲۰۰۲، متن نهائی و کامل شده این طرح به نام " سند استراتژی امنیت ملی آمریکا" توسط بوش به مجلس آمریکا ارائه و تصویب شد.

جالب است بدانیم، که سند مزبور پیشاپیش با برجسته گی تأکید می کند که هدف از این استراتژی " حفظ برتری ایالات متحده " در سطح بین المللی، با استفاده از " تمام ابزارها" است. در بررسی این سند، که مبنای رسمی سیاست های دولت بوش و در نتیجه امپریالیسم آمریکا قرار گرفته، باید به ۳ نکته اساسی به عنوان رئوس سیاست های استراتژیک ایالات متحده اشاره کرد.

۱- تثبیت سلطه بلامنازع نظامی آمریکا بر جهان به صورتی که پس از سقوط شوروی، هیچ کشور دیگری اجازه نیابد و یا به قول طراحان این سند، حتا " فکر" آن را به خودش راه ندهد که می تواند با دولت آمریکا به رقابت برخاسته و یا منافع آن را تهدید کند. از این جاست که می توان درک کرد چرا آمریکا به رغم بحران اقتصادی و کسری بودجه ی هنگفت خودش، هر روز معادل یک میلیارد دلار صرف هزینه های نظامی می کند. (۲)

در این جا بی مناسبت نیست که برای تان نقل قولی از تامس فریدمن، نویسنده ی معروف نیویورک تایمز، را ذکر کنم که اخیراً در کتاب خودش به نام *The lexus and the olive tree*، با صداقت مطرح می کند: " دست نامرئی ی بازار (که اشاره ای به

کمیت نفت و مسیر نفت صادراتی از عراق و منطقه را که سایر قدرت های بزرگ تا حد زیادی به آن وابسته اند، در کنترل انحصاری خودش بگیرد. در حقیقت با اشغال عراق، نفت به صورت یک سلاح اقتصادی و سیاسی در دست امپریالیسم آمریکا در می آید تا با اتکاء به آن، امر اعمال هژمونی بر سایر دول معظمه برای آمریکا تسهیل شود.

اشغال عراق و کنترل انحصاری بازار نفت خاورمیانه، قدرت مالی بیش تری در تجارت جهانی به آمریکا می دهد و موقعیت هژمونیک دلار در مقابل "یورو" را هم حفظ خواهد کرد. حمله به عراق و تثبیت حضور نظامی دائم در این منطقه، حلقه محاصره برعلیه روسیه، که بخش قابل توجهی از بازار عراق را در دست دارد و حجم معاملاتش با عراق به ده ها میلیارد دلار بالغ می شود، را هم تنگ تر خواهد کرد. بله! وجود منابع انرژی در این کشور است که عراق را در چارچوب استراتژی توسعه طلبانه جدید آمریکا، هدف حمله ی قریب الوقوع این دولت قرار داده و نه اکاذیبی نظیر دفاع از دموکراسی، حقوق بشر و نابودی سلاح های گشتار جمعی!

این ها شمایی کلی از اوضاع و احوال کنونی و شرایطی ست که حمله قریب الوقوع به عراق در متن آن اتفاق می افتد. در این اوضاع و احوال، سوآلی که پیشاروی تمامی ی انسان های آزادی خواه، که با نگرانی مسئله حمله به عراق و خطر شعله ور شدن یک جنگ مهیب در منطقه را بررسی می کنند، پیش می آید عبارت از این است که، بالاخره چه خواهد شد؟ آیا در مقابل قدردستی ی مطلق آمریکا می شود به هیچ شیوه ای به مقابله پرداخت؟ چشم انداز این جنگ چیست و چه وظایفی جلوی پای نیروهای انقلابی و مردمی وجود دارد؟

بشریت در طول تاریخ معاصر سرمایه داری، تاکنون تجربه ی دو جنگ جهانی ی مهیب را از سر گذرانده است. البته من به هیچ وجه قصد مقایسه ی شرایط فعلی با شرایط جنگ جهانی اول و دوم را ندارم. اما به عنوان یک تجربه تاریخی، هنگامی که شرایط آن زمان را بررسی می کنیم، میبینیم که بعد از هر جنگ، جنبش های انقلابی بیش تر رشد کرده و توده های هر چه وسیع تری به منظور مبارزه

که به قول معروف از شوری آتش حتا خود خان هم به صدا در آمده و برای همین است که می بینیم ادوارد کندی هنگام تصویب سند در مجلس آمریکا می گوید: "این دکترین دولت آمریکا، همانا اعلام امپریالیسم آمریکا در قرن بیست و یکم است. دکترینی که هیچ کشور دیگری نه می تواند و نه باید آن را به پذیرد!"

در تعقیب همین استراتژی است که آمریکا با اتکاء به برتری چشم گیر نظامی خودش، در صد گسترش سلطه و نفوذش بر تمام جهان و فتح بازارها و مناطقی ست که تا قبل از این به گونه ای زیر سلطه ی این ابرقدرت متجاوز و غارت گر قرار نداشته اند. در یک کلام، رفتار دولت آمریکا بیان گر گرایش نیرومند و فزاینده ی امپریالیسم آمریکا در قرن ۲۱، برای تجدید تقسیم جهان و به دست آوردن سهم بیش تر، از بابت غارت منابع طبیعی و دست اندازی به سفره صدها میلیون تن از کارگران و خلق های ستم دیده سراسر جهان از آفریقا گرفته تا آسیا و از آمریکای جنوبی گرفته تا خاور میانه و آسیای دور است. این هدفی است که در لوای اعلام "جنگ بی پایان"، مطابق استراتژی امنیت ملی آمریکا توسط دولت بوش به پیش می رود.

چرا عراق؟

در قسمت پایانی صحبت هایم اجازه دهید، اول یک نکته را راجع به اهمیت عراق در استراتژی جنگی آمریکا و این که در این مرحله، چرا عراق به آماج حمله آمریکا بدل شده بگویم و بعد حرف هایم را جمع بندی کنم. اخیراً کشف شده که عراق دارای ۱۱۲/۵ میلیارد بشکه نفت است، که از این نظر فقط عربستان از عراق بالاتر می باشد. کشف این ذخائر، بر نقش اقتصادی و بالنتیجه اهمیت سیاسی ی عراق، تا حد بسیار زیادی برای تمامی ی جهان و به ویژه قدرت های معظمه افزوده و وابستگی ی نفتی ی آن ها به منطقه ی خلیج فارس را هر چه بیش تر کرده است.

"سیاست تغییر رژیم صدام" که منجر به حضور نظامی مستقیم آمریکا در عراق خواهد شد، نه تنها دسترسی ی آمریکا به نفت مورد نیازش را در طولانی مدت تأمین می کند، بلکه به آمریکا این امکان را می دهد که جهت، چگونگی ی فروش،

گفته معروف آدام اسمیت، اقتصاددان معروف قرن ۱۸ است) به تنهایی کار نخواهد کرد، مگر آن که با یک بازوی قوی تقویت شود. بازوی قوی ئی که محیط امن برای رشد صنایع الکترونیک "سه له کان و لی" را تأمین می کند، همانا نیروی زمینی، هوایی و دریائی تفنگ داران آمریکائی ست. "دقت کنید!! یعنی تنظیم بازار به نفع خود با تکیه به زور نظامی!

۲- دومین نکته مهم در سند استراتژیک امنیت ملی آمریکا، تأکید بر قدرت نظامی، افزایش بودجه به منظور کنترل فضا برای حفظ برتری نظامی و بالاخره آمادگی برای دست زدن به حملات نظامی ی "پیش گیرانه" است. در این سند، طراحان سند توصیه می کنند که از این پس آمریکا باید امر توسعه و تولید سلاح های بیولوژیکی و تبدیل نقش سلاح های اتمی در سیاست دفاعی آمریکا از یک جنگ افزار استراتژیک، به یک سلاح تاکتیکی که می تواند در نبردهای عادی هم به کار گرفته شود را به محور سیاست خودش تبدیل کند.

۳- مصونیت شهروندان آمریکائی از پیگردهای قانونی، توسط دادگاه های جنائی بین المللی که کاملاً معلوم است منظورشان از "شهروندان آمریکائی" مشتئی از مرتجعین و جلدانی هستند که مناصب رسمی را در دولت های سابق، کنونی و آتی آمریکا در دست دارند. در انتهای این سند، اضافه شده که دولت آمریکا باید از تمام وسائل و ابزارها برای پیشبرد این استراتژی استفاده کند.

این جوهر استراتژی امنیت ملی آمریکا برای یک قرن آینده است و مطالعه ی آن به خوبی نشان می دهد که امپریالیسم آمریکا به خاطر تأمین منافع خودش در سطح جهان، در صدد پیشبرد چه نقشه های مخوف و جنایت کارانه ای بر علیه کارگران و خلق تحت ستم در سراسر دنیاست. حمله به عراق کامی برای پیشبرد چنین نقشه های ضدخلقی ئی است.

همین جا لازم است اشاره کنم که، اعلام و تصویب این استراتژی خطرناک و ماجراجویانه از سوی دولت بوش حتا برخی از خود مقامات آمریکائی را هم راجع به عواقب این برنامه برای کل نظام سرمایه داری جهانی بیم ناک کرده، به شکلی



برای محو استثمار، سرکوب و نظام استثمارگر سرمایه داری به میدان آمده‌اند.

امروز هم در شرایط جنگی کنونی، آمریکا سعی می‌کند تا با اصرار به حمله‌ی نظامی به عراق و تهدید به استفاده از مهیب‌ترین سلاح‌ها و شیوه‌ها، در واقع پیام قدرقدرتی‌ی خودش را به تمام رقبای کوچک و بزرگش برساند. اما درک دیالکتیک تضادها به ما می‌آموزد که خود این نمایش قدرقدرتی، نهایتاً انعکاس یک ضعف بنیانی است. امپریالیسم به دلیل ذات ارتجاعی و استثمارگرانه‌اش، هرگز نمی‌تواند مناسباتی عادلانه، صلح‌آمیز و برابر را در بین انسان‌ها برقرار کند. بنابراین به رغم توسل به قهر و سرکوب برای برقرار کردن نظم ضدخلقی و سکوت، هر بار تضادهای لاعلاج نظام، خودش را تشدید می‌کند و توده‌های هر چه وسیع‌تری را برعلیه خود برمی‌انگیزاند.

حمله به عراق گرچه ممکن است در کوتاه مدت، منافع حقیر و سودجویانه‌ی امپریالیست‌ها را برآورده کند، اما جنگ یقیناً باعث ارتقاء آگاهی‌ی توده‌ها از ماهیت ضدخلقی‌ی امپریالیسم خواهد شد. از این جهت نیز می‌توان امیدوار بود که این جنگ ارتجاعی شعله‌های آتش یک مقاومت توده‌ای، یک نبرد انقلابی را در بین خلق‌های تحت ستم منطقه برافروخته خواهد کرد. با توجه به این واقعیت، افشای ماهیت این جنگ، شرکت در مبارزات ضد جنگ و رادیکالیزه کردن آن‌ها وظیفه تمامی نیروهای انقلابی و جریانات آزادی‌خواه و مترقی‌ئی است که مرعوب قدرقدرتی‌ها و عربده‌کشی‌های دولت بوش نشده‌اند.

وظیفه‌ی تک‌تک ما این است که با شرکت در جنبش ضد جنگ ضمن دفاع و تأکید بر حق تعیین سرنوشت آزادانه‌ی خلق‌های تحت ستم عراق، توده‌های هر چه بیش‌تری را برعلیه این جنگ ارتجاعی و سازمان‌دهنده‌گان آن بسیج کرده و بکوشیم تا سدی در مقابل پیشبرد سیاست‌های امپریالیستی در منطقه ایجاد کنیم.

به امید روزی که جنگ افروزی امپریالیسم در عراق، به شعله‌ور شدن آتش یک جنگ انقلابی به رهبری پرولتاریا برعلیه برپاکننده‌گان این جنگ ارتجاعی تبدیل شود.

با تشکر مجدد، اجازه دهید همین جا به صحبت‌هایم پایان دهم. امیدوارم که طول کلام من، موجب خستگی شما نشده باشد! متشکرم.



پاورقی‌ها

(۱) روزنامه شیکاگو تریبون در دسامبر سال گذشته طی یک سری مقالات به بررسی وضع اقتصادی آمریکا پرداخته و به نقل از آمار دولت فدرال آمریکا می‌نویسد که صنایع هواپیما سازی، ابزار آلات صنعتی، فولادسازی، نساجی، صنایع الکترونیکی و تکنولوژی سطح بالا هم اکنون به طور متوسط بیش از یک چهارم ظرفیت تولیدی خودشان را از دست داده‌اند و حداکثر از ۷۳.۵ درصد ظرفیت تولیدیشان استفاده می‌کنند. اما وضع این دسته هنوز نسبت به سایرین خیلی وخیم نیست. در زمینه کارخانجات و صنایع فعال در خطوط هوایی دو تا از بزرگترین و معروفترین شرکت‌های هواپیمایی یعنی United Airline و US Airways عملاً در شرایط ورشکسته به فعالیتشان ادامه می‌دهند. تولیدات بوئینگ ۲۸ درصد پائین آمده و به این ترتیب تقریباً تمام خطوط عمده هوایی در سال ۲۰۰۲ حداقل ۱۰ درصد از ظرفیت خود کاسته و بعضی از خطوط، نیمی از پروازهایشان را از دست داده‌اند. به موازات این روند، اقتصاد شهرهانی هم که به فرودگاه‌ها و درآمدهای ناشی از خدمات هوایی متکی هستند نیز میلیاردها دلار ضرر دیده و طبیعتاً نخستین نتیجه چنین روندی حذف شغلها و بیکارسازیهای وسیع بوده است.

مورد دیگر، مورد صنایع اتومبیل سازی امریکاست که به دلیل تعداد کارخانه‌ها و شمار کارگران شاغل در آنها هنوز بخش قابل توجهی از اقتصاد آمریکا محسوب می‌شوند. به گزارش روزنامه شیکاگو تریبون، صنایع اتومبیل سازی هم اکنون می‌توانند ۲ میلیون ماشین بیشتر از تعدادی که اکنون قادر به فروش آن در بازار هستند را تولید کنند. در همین رابطه جنرال موتورز، فورد

و کرایسلر به رغم ارائه امتیازاتی به خریداران نظیر خرید قسطی بدون پرداخت بهره همچنان با سقوط شدید تعداد خریداران خود روبرو شده‌اند. در نتیجه چنین وضعی حداقل ۱۲ هزار شغل در این رشته‌ها از بین رفته و این شرکتها قصد دارند در سال آینده نیز به دلیل همین پیش‌بینی تداوم وضع از تولید خود کاسته و در عوض تعداد بسیار بیشتری از کارگران و کارمندانشان را اخراج کنند.

در بخش شرکت‌های مخابراتی و ارتباطی نیز وضع به همین گونه است. تنها در بین سالهای ۹۶ تا ۲۰۰۰ صنایع فعال در صنایع ارتباطی به میزان ۲.۱ تریلیون دلار مقروض شده‌اند. در سال ۲۰۰۰ آنها کوشیدند تا رقبای خود در بازار را بیرون کنند تا بتوانند میزان سرمایه‌گذاری خود را بالا ببرند. به رغم این تلاشها اکنون شبکه‌های Tele Com تنها با ۳ درصد ظرفیتشان کار میکنند. با وجود تعطیلی ۴۵ واحد Semiconductor Industry در آمریکا، گردانندگان بازار همچنان از ۱۵ درصد اضافه تولید رنج می‌برند. مطابق پیش‌بینی‌ها وضع این صنایع در آمریکا بدتر خواهد شد چرا که اخیراً چین موفق به ساختن Advanced Semiconductor Industry شده که معنای آن برای شرکت‌های بحران زده مشابه در آمریکا به معنای از دست رفتن بازارهای بیشتر است. مورد دیگر: به گزارش سایت اینترنتی Globe and Mail، دولت‌های محلی در آمریکا با بدترین اوضاع اقتصادی خودشان از بعد از جنگ جهانی دوم روبرو هستند. در گزارش این سایت اضافه شده که در تمام ایالت متحده، بخش خصوصی هر چه بیشتر در قرض فرو می‌رود و چشم‌اندازی برای ترقی درآمدها وجود ندارد. تمام فاکت‌های فوق‌نشان‌هایی از شدت بحران اقتصادی‌ای که دولت آمریکا با آن روبروست را به ما ارائه می‌دهد.

(۲) مجموع هزینه‌های نظامی آمریکا به تنهایی نزدیک به دو برابر مجموع هزینه‌های نظامی ۱۵ کشور مهم اروپایی است.



مرگ بر جنگ‌های امپریالیستی

رژیم زن ستیز در حمایت از ۸ مارس.

روز جهانی زن؟!؟



براستی چه شده است؟ آیا واقعا دیگر "روزگار غربی" نیست؟ دیگر کسی "شباهنگام" برای "کشتن چراغ" به در نمی کوبد؟ دیگر "قصابان" با "کنده و ساتوری خون آلود"، "بر گذرگاه ها مستقر" نیستند؟ آیا "کباب قناری، بر آتش سوسن و یاس" (اندکی در این استعاره تأمل کنید! دنائت و عمق جنایت کاری رژیم جمهوری اسلامی چقدر هنرمندانه در این عبارت به تصویر در آمده است: "کباب قناری بر آتش سوسن و یاس!")، فقط به گذشته رژیم نکبت بار جمهوری اسلامی تعلق دارد؟ نه، نه، حتی لحظه ای نیز توهم در مورد واقعیت این رژیم سراپا ننگ و جنایت جایز نیست. نه، آن ها که از اصلاح پذیری این رژیم سخن می گویند یا مغرض اند و یا نادان. تبلیغات آنان را دروغ هائی بیش مپندارید. فجایع جنایت بار رژیم به همان صورت و با همان ماهیت که در گذشته اعمال می شد، امروزهم در جامعه اختناق زده ما جریان دارد و کماکان معرف واقعیت این رژیم می باشد.

رژیم جمهوری اسلامی حافظ و مدافع سیستم گندیده و به غایت ظالمانه سرمایه داری (سرمایه داری وابسته) در ایران است. **این سیستم که زمینه ساز اصلی همه مصائب و بدبختی هائی است که مردم ستم دیده ما با آن ها مواجهند جز با توسل به ارتجاعی ترین اعمال و ارتکاب به ننگین ترین جنایات امکان حفظ و تداوم ندارد؛** و این رژیم درست در جهت حفظ و برقراری سیستم سرمایه داری وابسته در ایران است که به هر ننگ و جنایتی متوسل می شود. از این روست که امروز هم جمهوری اسلامی دسته دسته از

براستی، "روزگار غربی است". غریب "نازنین"! انگار که دیگر دهانت را نمی بویند مبادا گفته باشی دوستت می دارم(!؟) ادعا می کنند که آن روزگاران گذشت. گذشت آن روزها و ماه ها و سال ها که آیت اله ها و حجت السلام ها، حائری ها، موسوی ها (اردبیلی و تبریزی)، محمد گیلانی ها، خلخالی ها، حسنی ها و طاهری ها به همراه رهبر "کبیر" کثیفشان، خمینی جلاذ عربده می کشیدند: بگیرید، بکشید، با بی رحمی و قساوت تمام بکشیدشان. "اگر نیمه جان است تمام کشتش کنید". نه، اگرچه هنوزهم "عشق را کنار تیرک راه بند تازیانه می زنند" و هنوز هم روزگاری است که عشق را، عشق به کارگران و زحمتکشان، عشق به آزادی و برابری، عشق به برابری زن و مرد را باید از چشم رژیم نهان نمود ولی حالا دیگر **زمان** آن فریاد ها و عربده کشی ها نیست. امروز همه جا **صحبت** از "دوست داشتن" است. **صحبت** از آشتی، **صحبت** از گل که باید در دستمان بگیریم و آن را به سرکوبگرانمان تقدیم کنیم. دوست بداریم یاران، خودمان را، دشمنانمان را، حالا زمان، دیگر زمان **صحبت** از خشونت نیست. زمان صلح و آشتی است. آشتی با آن ها که ما را به بند کشیده اند، با آن ها که روزگاران را سیاه کرده اند. صلح کنید، آشتی کنید این است راه رستگاری. ببینید، در ایران با حفظ رژیم جمهوری اسلامی حتی می توان برای زنان نیز در روز جهانی زن، بزرگداشت گرفت! جمهوری اسلامی دیگر جمهوری اسلامی سابق نیست. همه چیز دارد به تدریج به نفع مردم(!!) عوض می شود. آخر خاتمی رو سیاه هم بوده باشد "جنبش اصلاح طلبی" همچنان در جریان است!! این هم نماد بارزش: بر پائی علنی روز جهانی زن تحت سلطه رژیم مذهبی و زن ستیز جمهوری اسلامی!!؟

در خبرها آمده است که در ایران - در چند نقطه تهران و در مراکز بعضی استان ها - در روز ۸ مارس (۱۷ اسفند) مراسم هائی به مناسبت گرامی داشت روز زن بر پا گشته است.

برگزاری مراسم جشن **روز زن** در ایران با اجازه رژیم **زن ستیز** جمهوری اسلامی! مراسم هائی برای بزرگداشت زنان. مراسم هائی رسمی و علنی که مقامات "بلند پایه" مملکتی هم در آنها ظاهرا به نفع زنان سخن رانی کردند! و روزنامه نگاران نیز از آن ها گزارش های پر آب و تاب تهیه و در سراسر کشور توزیع نمودند! بلی جشن، جشنی برای گرامی داشت روز زن و برای بزرگداشت آنان در رژیمی که موجودیتش اساسا با تشدید هر چه بیشتر ستم بر علیه زنان و با گسترش هر چه فزونتر فضای خفقان بار در رابطه با آنان گره خورده است. عجیب نیست؟!؟

جمهوری اسلامی که در یک کلام زن بودن را جرم می شمارد و بر علیه زنان - بخصوص بر علیه زنان کارگر و زحمتکش - چنان شرایط نکبت باری را بوجود آورده است که جامعه برای آنان به یک زندان جهنمی تبدیل شده است، زندانی که زندگی برای زنان زحمتکش در آن جز مواجهه با انواع مصیبت ها و مرگ تدریجی معنای دیگری ندارد، حال اجازه بزرگداشت زن صادر می کند و این طور نشان می دهد که اگر چه نه در قانون ولی ظاهرا در عمل، برگزاری روز زن در ایران را به رسمیت می شناسد. آن هم نه در روزی که مناسبتش تولد "حضرت" فاطمه و زینب و غیره می باشد، بلکه در روز ۸ مارس - هفده اسفند - روزی که به پیشنهاد **یک زن کمونیست** یعنی کلارا زتکین، به عنوان روز زن نامگذاری شده است!



جوانان معترض را دستگیر می کند. به زندان می افکند. آن ها را به جوخه اعدام می سپارد. در حق توده های مبارز و روشنفکران انقلابی شکنجه های وحشیانه اعمال می کند. می کشد. مخفیانه می کشد. به طور علنی می کشد. گاه بر آن می شود که

برای زهر چشم گرفتن از مردم مبارز ایران و باز داشتن نیروهای مبارز از اعتراض و مبارزه، جنایات خود را نه فقط جار زند بلکه در همه جا علنا به نمایش بگذارد. پس جلادان در هر کوی و برزن در جلوی چشم عابرین بساط دار و شکنجه خود را بر پا می کنند. در خیابان ها شلاق می زنند. جوانان را به جرثقیل ها می بندند و اعدامشان می کنند؛ آنگاه پیکر بی

جانشان را در معرض دید همگان قرار می دهند. هم ردیف با این اعمال کسانی از "خودی ها" اجازه می یابند در روزنامه ها و نشریاتشان خاطرات زندان بنویسند و از شکنجه های وحشتناکی که بر آن ها اعمال شده سخن بگویند. حتی سند های زنده ای از جنایات مزدوران رژیم در حق "خودی ها" در زندان ها، "مخفیانه" به بیرون درز پیدا می کند تا عبرتی برای "غیر خودی ها" باشد و آن ها بگویند "اگر با خودی ها چنین می کنند وای به حال ما غیر خودی ها" تا دیگر دم بر نیاورند، در لاک خود فرو روند و بگذارند جمهوری اسلامی با قدر قدرتی هر چه بیشتری به ظلم و جنایات خود ادامه دهد.

بلی، روزگار غربی است. در ایران "زمین لرزه" ای بوجود آمده است!!). در سرزمینی که سرکوب زنان، ستم بر زنان، تحقیر زنان، توهین به زنان اموری جاری و "عادی" است، جایی که حتی دخترکان کم سن و سال، این غنچه ها و گل های نو شکفته هم برای گذران زندگی به تن فروشی روی آورده اند (همان نوجوانان و جوانانی که می بایست در مدارس و دانشگاه ها باشند و به تحصیل مشغول شوند اما حال یا چون کالا های رنگین گرفتار باندهای سود جو شده اند و یا سرگردان در خیابان ها، خود به دنبال مشتری می گردند)، جایی که شرایط زندگی کارگران و زحمتکشانشان را به چنان دوزخی تبدیل کرده اند که خودکشی، به خصوص

در شکل خود سوزی به امری رایج در میان دختران جوان و زنان زحمتکش و ستمدیده در آمده است، جایی که... جایی که... بگذارید تنها از یکی از آخرین اقداماتشان بر علیه زنان بگوئیم، جایی که اخیرا **زنان نقاب داری را در اصفهان** سازمان

"تا آنجا که به طور کلی به موضوع مشخص مبارزه برای رهایی زنان مربوط می شود باید گفت که هرچند این جنبش همانند دیگر جنبش های دموکراتیک در ایران به دلیل دیکتاتوری و اختناق موجود مدام سرکوب می شود، اما جنبشی است بسیار وسیع که با حدت و شدت تمام جریان دارد. جنبشی است گسترده در سطح جامعه و جاری در اعماق آن در میان زنان زحمتکش و ستمدیده. جنبشی بسیار قوی و دارای پتانسیل بسیار قدرتمند که هیچکس قادر به انکار آن نیست و رژیم هم نمی تواند آن را نادیده بگیرد."

داده اند که در خیابان ها با بی شرمی و وقاحت هر چه تمامتر ضمن توهین و بی حرمتی به زنان، مزاحم تردد آزادانه آن ها می شوند؛ بلی در چنین سرزمینی هم **زمان با تشدید سرکوب زنان**، اجازه می دهند که مراسم بزرگداشت زن در روز ۸ مارس بر گزار شود؛ در حالیکه مزدوران خود در نیروهای انتظامی را هم به مراقبت می گمارند تا هیچکس نتواند خللی در برنامه برگزار کنندگان

"رژیم در رابطه با جنبش زنان از همان سیاست عمومی پیروی می کند که از زمان روی کار آمدن خاتمی در پیش گرفته است. همان سیاستی که می توان آن را سیاست سرکوب همراه با کوشش در انحراف مسیر مبارزات توده ها از طریق حصر آن ها در چهارچوب تضادهای درونی حکومت و بالاخره گرفتن رهبری مبارزات و اعتراضات توده ای به دست خود و یا به عبارتی دیگر سوار شدن بر آن ها، نامید."

مراسم بوجود آورد.

می گویند اولین بار دو سال بعد از روی کار آمدن خاتمی بود که در فرهنگسرای تهران مراسم ۸ مارس بطور علنی و رسمی با حضور جمعیت بزرگی برگزار شد. باشد. این را هم می دانیم که در سال بعد و سال های بعدتر سردمداران رژیم تشخیص

دادند که نباید چنان مراسم هائی برگزار شوند. پس چنان مراسم هائی بر گزار نشدند مگر در مجالس خصوصی و در خانه ها؛ و بنا به گزارشاتی بعضا در دسته های کوچک در اماکن عمومی. اما، امسال وضع به گونه دیگری است. امسال نه فقط اجازه

برگزاری علنی و رسمی مراسم روز زن در ۸ مارس از طرف رژیم صادر شده بلکه مبلغین رسمی و غیر رسمی این رژیم کوشیده اند این امر را با برجستگی هر چه تمامتر در رسانه های جمعی مطرح نمایند؛ و رسانه های خارجی نیز با ترتیب مصاحبه هائی با زنان سخنگو در آن مراسم ها

به این برجستگی ابعاد هر چه بیشتری داده اند و بالاخره امسال "ماه و خورشید و فلک" همه در کار بوده اند تا به مردم ایران و به مردم خارج از ایران و جهانیان (شاید هم بیشتر برای این جماعات!) اعلام کنند که گویا "زمین لرزه" دیگری ("زمین لرزه" اول بنا به ادعای کاسه لیسان رژیم و سازشکارانی در اپوزیسیون گویا در هنگام جلوس خاتمی به ریاست جمهوری پدید آمده بود) در ایران تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی بوجود آمده است. براستی چرا!!؟

شاید پاسخ سر راست به سؤال فوق این باشد که برگزاری مراسم ۸ مارس به رژیم تحمیل شده و رژیم بالاجبار به آن تن داده است. اما این پاسخ ناکافی است و گمراه کننده خواهد بود اگر بدرستی توضیح داده نشود که رژیم در رابطه با جنبش زنان چه سیاستی را دنبال می نماید و در این رابطه اهداف ضد انقلابی آن چیست (با در نظر گرفتن ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی جمهوری اسلامی هیچ یک از سیاست های این رژیم نمی تواند دارای اهداف ضد انقلابی و ضد مردمی نباشند).

به درستی گفته شده است که هر جا ظلم هست مقاومت هم هست. مبارزه هم هست. مصداق این امر را ما همواره در جامعه خود، به خصوص در رابطه با زنان، شاهد بوده ایم. همه می دانند که در مقابل ظلم و ستم های وحشتناکی که جمهوری

اسلامی از ابتدای استقرار خود بر زنان تحمیل کرده است، زنان ایران هیچوقت ساکت ننشسته و همواره به مبارزه و ستیز با این رژیم و سیاست های زن ستیزانه آن پرداخته اند. علاوه بر آن، زنان ایران به ویژه آن ها که متعلق به طبقات و اقشار زحمتکش و تهیدست جامعه می باشند و زنان روشنفکر انقلابی در هر مبارزه عمومی که بر علیه رژیم صورت گرفته و می گیرد حضور فعال داشته و نقش بارز خود را ایفاء نموده اند. از جنبش مردم زحمتکش اسلام شهر در اعتراض به قطع آب آشامیدنی گرفته تا جنبش های اعتراضی گسترده دانشجویی همه جا می توان حضور زنان انقلابی و نقش دخالت گرانه آنان را مشاهده نمود؛ و تا آنجا که به طور کلی به موضوع مشخص مبارزه برای رهایی زنان مربوط می شود باید گفت که هرچند

این جنبش همانند دیگر جنبش های دموکراتیک در ایران به دلیل دیکتاتوری و اختناق موجود مدام سرکوب می شود، اما جنبشی است بسیار وسیع که با حدت و شدت تمام جریان دارد. جنبشی است گسترده در سطح جامعه و جاری در اعماق آن در میان زنان زحمتکش و ستمدیده.

جنبشی بسیار قوی و دارای پتانسیل بسیار قدرتمند که هیچکس قادر به انکار آن نیست و رژیم هم نمی تواند آن را نادیده بگیرد. راه دور نرویم، انعکاس این واقعیت را می توان در وجود بیش از صد تشکل دولتی زنان- از جمله تشکل هائی که تحت نام انجمن های خیریه و نیکوکاری کار می کنند- مشاهده نمود. آن را می توان در پا گیری تشکل های غیر دولتی و غیر رسمی زنان در سطح کشور ملاحظه نمود. و یا می توان انتشار مجلات و نشریات متعدد زنان را شاهد گرفت که هر چند که صرفا در چهارچوب هائی که برای رژیم قابل تحمل است، منتشر می شوند اما در هر حال وجودشان حاکی از رشد و گسترش جنبش زنان در ایران است و جلوه ای از آن را به نمایش می گذارند. مساله اصلی در این جا آن است که بینیم رژیم با توجه به ماهیت ضد خلقی خویش و بنا به

سیاست های زن ستیزانه اش، در مقابل این جنبش چه برخورد و عملکردی داشته و اکنون صدور اجازه برای برگزاری ۸ مارس از طرف رژیم را چگونه باید ارزیابی نمود؟

واقعیت را بخواهیم رژیم در رابطه با جنبش زنان از همان سیاست عمومی پیروی می کند که از زمان روی کار آمدن خاتمی در پیش گرفته است. همان سیاستی که می توان آن را **سیاست سرکوب همراه با کوشش در انحراف مسیر مبارزات توده ها از طریق حصر آن ها در چهارچوب تضادهای درونی حکومت و بالاخره گرفتن رهبری مبارزات و اعتراضات توده ای به دست خود و یا به عبارتی دیگر سوار شدن بر آن ها،** نامید. بی دلیل نیست که مردم ایران سال هاست

"مسلم است که در شرایطی که رژیم قادر به نابودی جنبش زنان انقلابی در جهت تحقق خواست های دموکراتیک شان نیست، پر صرغه ترین و بهترین راه برای وی آن است که همراه با تداوم جو سرکوب و اختناق و پی گیری سیاست محروم ساختن زنان طبقات پائین از ابراز آزادانه نظرات و خواست های خود، امکاناتی را برای زنان معترض طبقات مرفه فراهم نموده و شرایطی بوجود آورد که جنبش دموکراتیک زنان ستمدیده ایران تحت رهبری آن ها قرار گیرد و به این ترتیب از مسیر واقعی خود خارج شود."

که از یک طرف شاهد تشدید سرکوب و هجوم گسترده و وحشیانه رژیم به منافع همه اقشار و طبقات تحت سلطه می باشند و از طرف دیگر تبلیغاتی را می شنوند که از امکان اصلاح پذیری رژیم دم می زند و افراد یا تشکل های دولتی و غیر دولتی را می بینند که با طرح سرو دم بریده خواست های دموکراتیک بخش های مختلف مردم، می کوشند انرژی های انقلابی را به سوی خود جلب نموده و مبارزات دموکراتیک را از محتوای واقعی خود خالی نمایند. این واقعیت را در رابطه با مبارزات کارگران بروشنی می توان دید. می توان دید که چگونه چهره های شناخته شده و یا ناشناخته مرتبط با دم و دستگاه حکومتی می کوشند با دخالت فعال در آن مبارزات، سمت و سوی دلخواه خود را به مبارزات کارگران بدهند (هرچند که به دلیل برخورداری کارگران از روحیه انقلابی و هشیاری آن ها، خیلی وقت ها رشته امور از دست نیروهای به

ظاهر طرفدار کارگران خارج شده و آن ها به سختی می توانند مجدداً مبارزات کارگران را در چهار چوب های دلخواه مهار نمایند). چنین سیاستی نه فقط در داخل در خدمت پیشبرد اهداف ضد خلقی رژیم قرار دارد بلکه جمهوری اسلامی از آن در خارج از کشور نیز در جهت تداوم سلطه ضد مردمی خود استفاده می نماید. با توجه به پی گیری این سیاست دغلكارانه که فریب و نیرنگ بخش بزرگی را در آن اشغال می کند، طبیعی است که رژیم بکوشد در رابطه با جنبش زنان نیز در صدد کنترل و انحراف مسیر دموکراتیک این جنبش و سوء استفاده از آن در خارج از کشور به نفع تحکیم سلطه ارتجاعی خویش بر آید. حتی می توان گفت که **با توجه به شکست پروژه خاتمی و ورشکستگی آشکار "اصلاحات از بالا" امروز می کوشند با تکیه روی جنبش زنان که موضوع**

بسیار حساسی هم در ایران و هم در خارج از ایران است، آن را دستاویز پیشبرد سیاست ها ارتجاعی خود قرار دهند. هم چنان که با راه اندازی تشکل هائی و پا دادن به انتشار مجلات و نشریات گوناگون زنان نیز سعی دارند قیافه حمایت از زن به خود گرفته و دموکرات جلوه کنند.

اتفاقا هر دو جنبه سیاست فوق الذکر را می توان در رابطه با مورد مشخص صدور اجازه برای برگزاری مراسم ۸ مارس در ایران مشاهده نمود. در رابطه با جنبه اول می توان دید که رژیم با چنین اقدامی در تکاپو است تا مبارزات عادلانه و دموکراتیک زنان را به مسیرهای انحرافی و تا حد ممکن بی خطر برای رژیم، کانالیزه نموده و این مبارزات را درچارچوبی قرار دهد که خود را قادر به کنترل آن می بیند. چنین است که ما در لیست نام برگزارکنندگان و سخنگویان مراسم مذکور به نام هائی چون عطاالله مهاجرانی، دو خردادی سرشناس، وزیر ارشاد اسبق خاتمی و رئیس کنونی مرکز گفتگوی تمدن ها بر می خوریم که در حالیکه همه فعالیت ها و تلاش هایش در جهت تحکیم سلطه ننگین و زن ستیز جمهوری اسلامی قرار دارد سعی کرده است حیلۀ گرانه پرچم دفاع از حقوق زن در



ایران را نیز به دست گیرد. همچنین باید توجه کرد که در صدر برگزار کنندگان و سخنگویان مراسم های ۸ مارس در ایران، زنانی قرار دارند که در حالیکه از سال ها پیش به نوعی در رابطه با مساله زن فعال بوده اند اما فعالیت آنان همیشه در چارچوب سیاست های جناح به اصطلاح اصلاح طلب محصور بوده و از آن خارج نشده است. در واقع، این زنان خواهی نخواهی در راستای سیاستی عمل کرده اند که رژیم از آن در جهت تحکیم سلطه خود استفاده می کند. البته در اینجا نکته ظریف و مهمی وجود دارد که اکیدا باید مورد توجه قرار گیرد و آن این است که این زنان، که اغلب متعلق به طبقات مرفه و نیمه مرفه جامعه می باشند، خود در رژیم حاکم به دلیل زن بودنشان ستم هائی را متحمل می شوند. ستم هائی که رفع آن ها در خدمت پیشرفت و ترقی جامعه قرار دارد. واقعیت انکار ناپذیر در اینجا آن است که سنت های عقب مانده مذهبی بجا مانده از اعصار قبل که در

قوانین حکومتی منعکس می باشند (همان طور که در دوره شاه نیز چنین بود) همراه با سیاست های زن ستیزانه جمهوری اسلامی برای هرچه بیشتر به بند کشیدن استثمار شوندهگان و سرکوب زنان طبقات زحمتکش و ستمدیده، دامن این زنان را نیز گرفته است. مثلا به طور برجسته

می توان از سلب آزادی آنان در انتخاب لباس دلخواهشان نام برد (هر چند با تاکید باید گفت که حتی در این مورد هم رنج این قبیل زنان با توجه به برخورداریشان از امکانات مختلف اندرونی و بیرونی با رنج زنان متعلق به طبقات پائین جامعه قابل مقایسه نیست)، یا می توان به قوانین ارتجاعی موجود بر علیه زن مربوط به حق طلاق یا به حق نگهداری (حضانت) از کودکان اشاره نمود که حتی چنین زنانی نیز از آن ها رنج می برند. بر این اساس در سال های اخیر این زنان از طرق مختلف، به ویژه از طریق فعالیت های روزنامه نگاری سعی کرده اند ضمن طرح مسایل زنان از دیدگاه خود در عین حال به جنبش زنان طبقات ستمدیده سمت و

سوی دلخواه خود را بدهند. **مسلم است که در شرايطی که رژیم قادر به نابودی جنبش زنان انقلابی در جهت تحقق خواست های دموکراتیک شان نیست، پیر صرفه ترین و بهترین راه برای وی آن است که همراه با تداوم جو سرکوب و اختناق و پی گیری سیاست محروم ساختن زنان طبقات پائین از ابزار آزادانه نظرات و خواست های خود، امکاناتی را برای زنان معترض طبقات مرفه فراهم نموده و شرايطی بوجود آورد که جنبش دموکراتیک زنان ستمدیده ایران تحت رهبری آن ها قرار گیرد و به این ترتیب از مسیر واقعی خود خارج شود.** بیهوده نیست که درست در شرايطی که مبلغین رژیم خبر برگزاری مراسم ۸ مارس در پارک لاله تهران و یا در امکان دیگر را با بوق و کرنا اعلام می نمودند و در جهت تدارک آن می کوشیدند، در همان زمان حتی به تجمع

"ایده های بورژوائی هرگز قادر نیستند در خدمت حل واقعی مساله زنان و رهائی کامل آنان قرار گیرند. چرا که دست یابی به آزادی واقعی زنان، خود اساسا در گرو نابودی سیستم سرمایه داری است و طبیعی است که با ایده های ناشی از این سیستم نمی توان به جنگ خود آن سیستم رفت. اما، مارکسیسم - لنینیسم به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر نه فقط در خدمت رهائی این طبقه قرار دارد بلکه ایدئولوژی است که جنبش های دموکراتیک در جامعه ما تنها در پرتو آن می توانند خواست های خود را متحقق سازند. از این رو در رابطه با مساله زنان نیز تنها هنگامی که چنین ایدئولوژی راهنمای جنبش زنان شود این جنبش قادر به تحقق خواست های خود به طور همه جانبه خواهد شد."

چند نفره زنان مبارز و انقلابی برای گرامیداشت روز زن وحشیانه حمله می بردند به طوری که در کردستان، زنان مبارز و انقلابی تنها با رفتن به خارج از شهر و یا با کوه پیمائی توانستند ۸ مارس را بدور از دید و توجه نیروهای انتظامی بر گزار نمایند.

از جنبه دیگر، بر پائی مراسم ۸ مارس با اجازه رژیم در ایران در رابطه با طرف های خارجی رژیم مطرح است. اتفاقا ارزش مصرفی آن در خارج برای جمهوری اسلامی از اهمیت خاصی برخوردار می باشد.

همانطور که می دانیم با پایان گرفتن جنگ امپریالیستی ایران و عراق و آغاز دوره بازسازی که

لزوم عقد قراردادهای امپریالیستی را به طور آشکار بوجود آورده بود، یکی از مشکلات دولت رفسنجانی در معامله با امپریالیست ها آن بود که چهره دیکتاتور و جنایت بار رژیم جمهوری اسلامی در میان مردم غرب کاملا شناخته شده بود و به این خاطر معامله سرمایه داران غربی با چنین رژیمی چندان به آسانی قابل توجیه نبود. افکار عمومی در غرب چنان بر علیه جمهوری اسلامی برانگیخته شده بود که در آن زمان حتی تبلیغات گسترده رسانه های امپریالیستی مبنی بر معرفی رفسنجانی به مثابه چهره "مدره" و "معتدل" جمهوری اسلامی نیز هر چند که بهرحال موثر بود باز نتوانست کار زیادی از پیش ببرد. در نتیجه مشکل حفظ ظاهر در ارتباط سرمایه داران غرب با رژیم جمهوری اسلامی همچنان پا بر جا ماند (در این دوره، با توجه به جنایت رستوران میکونوس و رو شدن دست مقامات رسمی رژیم در آن جنایت، وضع بدتر نیز شد). روی کار آمدن خاتمی به

عنوان رئیس جمهور به اصطلاح اصلاح طلب و گویا طرفدار جوانان و زنان که با توافق گردانندگان اصلی رژیم صورت گرفت، علاوه بر الزامات داخلی در عین حال پاسخی به یکی از نیازهای جمهوری اسلامی در رابطه با معامله با سرمایه گذاران خارجی بود. اتفاقا مجموعه تبلیغات

امپریالیستی به همراه تبلیغات نیروهای سازشکار اپوزیسیون به نفع خاتمی و در مورد تغییراتی که گویا به نفع تحقق حقوق بشر در ایران در شرف وقوع می باشد، این موفقیت را برای رژیم جمهوری اسلامی در بر داشت که بتواند افکار عمومی مردم اروپا و امریکا را تا حدودی فریب داده و زمینه را برای نفوذ هر چه بیشتر سرمایه های امپریالیستی به ایران تسهیل نماید. البته واقعیت وحشی گری های رژیم جمهوری اسلامی در حق توده های ستمدیده مردم در ایران و مبارزه و مقاومت توده های مبارز ما در مقابل رژیم و انعکاس خبر این واقعیات در خارج از کشور، همواره به مثابه یک عامل و فاکتور عینی مهم مانع از آن

شده است که آن‌ها بتوانند در زمینه فریب افکار عمومی مردم غرب کاملاً موفق شوند. بر این اساس این مساله همیشه برای جمهوری اسلامی مطرح است که بتواند سیاست‌های خود را به گونه‌ای تنظیم کند که - هر چند در روی کاغذ - در بین افکار عمومی مردم غرب رژیم متعهد به رعایت حقوق بشر جلوه نماید. همانطور که اخیراً این مانور را در مورد قانون سنگسار به هنگام دیدار هیأتی از اتحادیه اروپا از ایران به نمایش گذاشت؛ یعنی بدون این که واقعا قصد العالی قانون بربرمنشانه سنگسار را داشته باشد از طریق اقدامات ریاکارانه ای نظیر ترتیب دادن چند مصاحبه با مقامات فریبکار رژیم، در این زمینه دست به تبلیغات دروغین زد و این توهم را بوجود آورد که گویا در رژیم جمهوری اسلامی دیگر قانون سنگسار وجود ندارد و ملغی شده است. در زمینه فوق این گرایش در بین مقامات مختلف رژیم مطرح است که برای گریز از محکوم شدن مدام در مجامع بین‌المللی و "سرزنش" به خاطر نقض حقوق بشر، در ظاهر قانون‌ها و به طور کلی در ظواهر امور تغییراتی بوجود آورند*. مثلاً مدت هاست که در جهت پیوستن رژیم به کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان سازمان ملل کوشش‌هایی صورت می‌گیرد. از جمله از سال ۱۳۷۹ بعضی از تشکل‌های رسمی زنان با انجام اقداماتی نظیر جمع‌آوری طومار، در این جهت تلاش می‌کنند. (اتفاقاً رژیم دست‌نشانده حمید کرزای، درست در راستای تحقق چنان سیاستی است که به این کنوانسیون پیوسته است).

* اخیراً (۶ مهر ماه ۱۳۸۱) اکرم مصوری منش، رئیس فراکسیون زنان در مجلس این واقعیت را با چنان "صراحتی" آشکار نمود که جایی برای هیچ توجیهی باقی نگذاشت. وی به دنبال رد مصوبه مجلس در مورد حق طلاق زنان، به وسیله شورای نگهبان مطرح کرد: "هدف از تصویب طرح حق طلاق زنان اصلاح عبارت توهین آمیزی بود که در قانون وجود داشت؛ نه ایجاد حق ویژه برای زنان..... به دلیل وجود چنین عبارتی، ایران همواره به عنوان یک کشور ناقض حقوق بشر هدف انتقاد و سرزنش مجامع بین‌المللی قرار می‌گرفت..... هدفمان در درجه نخست اصلاح عبارت و سپس پاسخگو بودن هم به مجامع بین‌المللی در خارج از کشور و هم به قشر زنان و جوانان در داخل کشور بود."

کوشش در زدن ماسک دموکراتیک به چهره ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی مسلماً به صورت‌های مختلفی می‌تواند انجام شود. برگزاری مراسم روز زن در روز مشخص ۸ مارس (و نه در روز دیگر)، خود در خدمت بزک کردن چهره ضد دموکراتیک رژیم قرار دارد. در جوامع غربی برگزاری اول ماه مه، روز جهانی طبقه کارگر و یا ۸ مارس، روز جهانی زن با توجه به این واقعیت که چنین روزهایی یا قانوناً به رسمیت شناخته می‌شوند و یا عملاً رسمیت دارند شاخص‌هایی به نظر می‌آیند که درجه برقراری و وجود دموکراسی در یک جامعه را از جمله با آن‌ها مورد سنجش قرار می‌دهند. بر این اساس رژیم در جهت تداوم سیاست‌های دغلكارانه خویش ناچار است با اهمیت لازم به این مساله برخورد نموده و در حالیکه می‌کوشد خود را موافق برگزاری چنین روزهایی جلوه دهد به گونه‌ای آن‌ها را از محتوای واقعی خویش خالی نماید. اتفاقاً اگر رژیم قادر شود به هر ترتیبی اینطور جلوه دهد که گویا کارگران و زنان در ایران می‌توانند روز خود یعنی اول ماه مه و ۸ مارس را آزادانه جشن بگیرند این موفقیت بزرگی برای او در پیشبرد سیاست‌های ریاکارانه اش در خارج از کشور خواهد بود. چه، پذیرش برگزاری مراسم‌هایی که با کمونیسم و کمونیست‌ها شناخته می‌شوند از طرف یک رژیم مذهبی ضد کمونیست (همچون رژیم جمهوری اسلامی)، ظاهراً به این معنا خواهد بود که گویا این رژیم از ظرفیت دموکراتیک بسیار بالائی برخوردار است. بنابر این برپائی مراسم‌هایی چون اول ماه مه و ۸ مارس در ایران تحت پوشش تشکل‌های غیر دولتی (البته تحت کنترل دولت) این امکان را بوجود می‌آورد که طرفداران علنی و غیرعلنی رژیم با آن در بین افکار عمومی در غرب تبلیغات مودبانه‌ای را دامن زنند و بگویند که رژیم جمهوری اسلامی آنقدر دموکرات است که اجازه می‌دهد مراسم ۸ مارس یا اول ماه مه در ایران آزادانه برگزار شود. آنگاه با راحتی بیشتری این توهم را اشاعه خواهند داد که در ایران حداقل تا حدودی دموکراسی برقرار است؛ و از این طریق این طور جلوه خواهند داد که آن‌هایی که از سیطره یک دیکتاتوری عنان گسیخته در جامعه ایران سخن می‌گویند یا مغرضند و یا افراد بدبینی می‌

باشند که قادر به دیدن "تغییرات مثبت" در جمهوری اسلامی نیستند.

امروز با برپائی مراسم ۸ مارس در ایران توسط زنانی که نه می‌خواهند و نه می‌توانند مبین خواست‌های واقعا دموکراتیک زنان کارگر و زحمتکش و یا دیگر زنان ستمدیده جامعه ما برای رهایی زن باشند (در مراسم‌هایی که برگزار شد این زنان حتی نتوانستند از یکی از برجسته‌ترین و در عین حال ابتدائی‌ترین خواست‌های خود یعنی خواست آزادی پوشش، سخنی نیز به میان آورند؛ چه رسد به اینکه آن‌ها بخواهند یا بتوانند مثلاً صراحتاً خواهان مزد برابر در مقابل کار برابر باشند). این امکان در اختیار بنگاه‌های دروغ پراکنی قرار گرفته است که ادعا کنند رژیم جمهوری اسلامی با قبول برگزاری ۸ مارس به مثابه روز زن در صد تغییر سیاست‌های خود به نفع زنان در ایران می‌باشد؛ و اوضاع وحشتناک زنان تحت سلطه این رژیم دارد به تدریج رو به بهبودی می‌رود.

بلی، رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با صدور اجازه برای برگزاری ۸ مارس توسط بخشی از زنان "اصلاح طلب" و یا کسانی که فعالیت‌های خود را در این چهار چوب محدود نموده‌اند، در واقع به هیچ اقدام عجیبی دست نزده است و هیچ زمین لرزه‌ای در کار نیست. تنها سازشکاران و دوستان نادان خلق می‌توانند اهداف ضد مردمی رژیم در برپائی روز زن در ۸ مارس امسال را از دیده‌ها پنهان سازند. واقعیت این است که وقتی حرکات جمهوری اسلامی به طور عمیق مورد بررسی قرار می‌گیرد تنها ماهیت کثیف و ارتجاعی آن با وضوح هر چه بیشتری برملا می‌گردد و در این جا بار دیگر آشکار می‌شود که رهایی زنان و تحقق خواست‌های دموکراتیک آنان با وجود این رژیم ارتجاعی امکان‌پذیر نیست.

در پایان، با تاکید روی این موضوع که برگزاری مراسم ۸ مارس در ایران به رژیم تحمیل شده است ولی جمهوری اسلامی از آن در جهت حفظ وضع موجود و تداوم سلطه سرکوبگرانه خویش استفاده می‌کند، لازم است توضیح داده شود که جنبش زنان زحمتکش و ستمدیده ما در جهت کسب حقوق



دموکراتیک خود و برای رهائی کامل زنان، با این معضل و یا خطر مواجه است که تحت تاثیر ایدئولوژی های بورژوازی قرار گیرد و نیروهای حامل چنین ایدئولوژی هائی بتوانند آن را به گونه ای زیر انقیاد خود قرار دهند. زمینه این خطر آن است که علیرغم همه محدودیت ها و تضییقاتی که، به دلیل سیطره یک دیکتاتوری شدیداً متمرکز در جامعه ما، حتی بر زنان طبقات مرفه و نیمه مرفه به عنوان حاملین نظرگاه های بورژوازی اعمال می شود، این زنان در هر حال برای فعالیت های خود در رابطه با امور زنان از شرایط مساعدتری نسبت به زنان دیگر برخوردارند و اساساً این امر مسلمی است که برای رواج ایده های بورژوازی در رابطه با مساله زنان امکانات زیادی موجود است.

اما به گواه تجارب تاریخی واقعیت این است که ایده های بورژوازی هرگز قادر نیستند در خدمت حل واقعی مساله زنان و رهائی کامل آنان قرار گیرند. چرا که دست یابی به آزادی واقعی زنان، خود اساساً در گرو نابودی سیستم سرمایه داری است و طبیعی

است که با ایده های ناشی از این سیستم نمی توان به جنگ خود آن سیستم رفت. اما، **مارکسیسم - لنینیسم به مثابه ایدئولوژی طبقه کارگر نه فقط در خدمت رهائی این طبقه قرار دارد بلکه ایدئولوژی است که جنبش های دموکراتیک در جامعه ما تنها در پرتو آن می توانند خواست های خود را متحقق سازند. از این رو در رابطه با مساله زنان نیز تنها هنگامی که چنین ایدئولوژی راهنمای جنبش زنان شود این جنبش قادر به تحقق خواست های خود به طور همه جانبه خواهد شد.** مارکسیسم نه تنها دشمن هر گونه ستم بر زن می باشد بلکه اساساً مخالف و دشمن هرگونه ستم و اجحاف در حق بشریت است. بی دلیل نیست که این ایدئولوژی چه از طرف دست اندرکاران جمهوری اسلامی و چه از جانب نیروهائی که منافعشان با تداوم سیستم موجود گره خورده است، شدیداً مورد حمله قرار دارد و با تمام قوا سعی می شود از اشاعه آن در بین زنان زحمتکش و ستمدیده جلوگیری به عمل آید. در مجامع عمومی نیز همواره سعی بر آن است که

مارکسیسم تحریف شده ای را به جای مارکسیسم واقعی به خورد مردم بدهند. بنابر این، این نه فقط وظیفه زنان آگاه و انقلابی، بلکه وظیفه مردان آگاه و متعهد نیز می باشد که بکوشند ضمن توضیح مسایل و معضلات مربوط به جنبش زنان با دید مارکسیستی، به تبلیغ و ترویج ایده های مارکسیستی در رابطه با مساله زن بپردازند. همچنین با کوشش در شناخت و طرد ایده های بورژوازی در این مورد، از رسوخ آن ها در میان زنان زحمتکش و ستمدیده ایران جلوگیری نمایند؛ تا به این ترتیب مانع از هرز رفتن انرژی های انقلابی گشته و امکان یابند این انرژی ها را در جهت نابودی نظام زن ستیز سرمایه داری حاکم کانالیزه کنند.

اسفند ماه ۱۳۸۱
اشرف دهقانی

تظاهرات ایستاده بمناسبت ۸ مارس!

بمناسبت ۸ مارس؛ روز جهانی زنان کارگر و زحمتکش و در اعتراض به جنایات عظیم و روزمره رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بر علیه زنان در ایران، تظاهرات ایستاده ای در مقابل بانک ملی در لندن برگزار شد. شرکت کنندگان در این حرکت اعتراضی ضمن سر دادن شعارهایی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و دفاع از حقوق زنان ستمدیده ایران به افشاکاری بر علیه حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی پرداخته و گوشه ای از مطالب و تصدیقاتی که تمت سلطه این رژیم بر زنان ایرانی روا می شود را در انظار عمومی به نمایش گذاشتند. تظاهر کنندگان با سر دادن شعارهایی به زبانهای انگلیسی و فارسی، فریاد می زدند: "مرگ بر

رژیم جمهوری اسلامی"، "به قربانی کردن و نقض حقوق زنان در ایران باید پایان داده شود"، "سنگسار زنان در ایران باید متوقف شود"، "شکنجه و قتل موقوف"، "مرگ بر فاطمی و فامنه ای"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و ...

در جریان حرکت اعتراضی فوق که از ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر روز شنبه ۵امارس ۲۰۰۳ برگزار شد، تعداد زیادی اعلامیه به زبانهای فارسی و انگلیسی در بین عابریین توزیع گردید. در تظاهرات روز زن، پریکهای فدایی فلق ایران- واهد لندن به همراه سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان، کمیته زنان کانون ایرانیان لندن و کمیته ضد جنگ ایرانیان در لندن مضور داشتند.



کلارا ز تکین

"مبارزه ی آزاده پخواهانان زنان طبقه ی کارگر نمی تواند - آن طور که برای زنان طبقه ی بورژوا مطرح است - مبارزه ای پر طبقه مردان هم طبقه شان باشد. هدف نهایی ی مبارزه زنان طبقه ی کارگر نه برتراری رقابت آزاد با مردان و پر طبقه آنان، بلکه برتراری حاکمیت سیاسی ی طبقه ی کارگر، می باشد. زنان کارگر دست در دست مردان هم طبقه ی خویش پر طبقه مناسبات جامعه ی سرمایه داری می چنگند."



گرامی باد ۸ مارس

روز جهانی زن!

۸ مارس، روز جهانی زن و سمبل مبارزه و مقاومت زنان بر علیه استثمار و ستم و تبعیض و نابرابری، بر تمامی زنان کارگر و ستمدیده گرامی باد. زنان ستمدیده ایران در شرایطی این روز را گرامی می دارند که حیات و معاش آنها تحت حاکمیت سیاه نظام سرمایه داری وابسته و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در یکی از دهشتناک ترین شرایط ممکن قرار گرفته است. فقر، بیکاری و عدم تامین اقتصادی، دستمزد نامساوی در مقابل کار مساوی، فقدان حداقل حقوق اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، حجاب اجباری، تحقیر و توهین و بطور کلی سرکوب سیستماتیک و روزمره زنان در تمام عرصه ها توسط حکومت دیکتاتوری ای که چهره خود را با ارتجاعی ترین قوانین مذهبی و فرهنگ منحط مردسالارانه تزیین کرده است، جلوه های کوچکی از اوضاع دهشتناک زنان محروم ایران را به نمایش می گذارند. تحت تاثیر مستقیم چنین شرایطی است که ما به طور روزمره اخبار هولناکی از رشد فقر و ادبار زنان و بالتیجه سقوط به دامن فحشا و تن فروشی، اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، فرار از خانه، خودسوزی و خودکشی و... را در میان زنان تحت ستم جامعه می شنویم. ابعاد این فجایع اجتماعی آنقدر وسیع است که حتی بلندگوهای تبلیغاتی و کار به دستان رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی قادر به کتمان آن نیستند. به گزارش روزنامه جمهوری اسلامی هم اکنون ۱۲ درصد از کل افراد ممنوع الخروج کشور را دخترانی تشکیل می دهند که به خاطر فقر و یافتن کار به کشورهای خلیج می روند و در آنجا چاره ای جز فروش جسم خود برای کسب درآمد ندارند. در این مورد سن تن فروشی دختران در جمهوری اسلامی به دوازده سال هم رسیده است. البته اینها کسانی هستند که ظاهرا شناسایی و توسط مقامات، ممنوع الخروج شده اند. اما همین واقعیت گویای ابعاد هولناک مهاجرت زنان و دخترانی است که یا به طور فردی و از راههای غیرقانونی به این کشورها می روند و یا توسط باندهای قاچاق دختران تن فروش که سر نخ بسیاری از آنها در دست مقامات سپاه و وزارت اطلاعات جهنمی جمهوری اسلامی است، به طور سازمانیافته به این کشورها منتقل می شوند. بله! زیر سلطه حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، حاکمیتی که صرفا در جهت منافع مشتی سرمایه دار (هم سرمایه داران خارجی و هم داخلی) سازمان یافته است، حاکمیتی که مدافع منافع سرمایه داری وابسته در ایران است، ما می بینیم که شدت فقر حتی به فروش دختران توسط والدین مستاصل و درمانده منجر می شود و مثلا در کرمانشاه یک پدر معتاد دختر بزرگ سیزده ساله خود را در مقابل دریافت تنها صد هزار تومان به یک قاچاقچی می فروشد.

اینها گوشه ای از اوضاع هولناکی است که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در طول بیست و چهار سال زیر نام "حکومت عدل علی" و "رعایت حقوق زن در اسلام" بر زندگی زنان محروم ایران حاکم گردانیده است. چنین شرایطی به طور طبیعی زنان را هرچه بیشتر به مبارزه بر علیه ظلم و ستم مضاعفی می کشاند که نظام ارتجاعی حاکم و رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی بر حیات آنها حاکم کرده است. وسعت یابی و گسترش مبارزات و اعتراضات روزمره زنان ستمدیده ایران بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی که ما به طور فزاینده ای در سراسر کشور شاهد آن هستیم قبل از هر چیز انعکاس این شرایط تحمل ناپذیر بوده و پرده از انبوه متراکم خشم و نفرت زنان محروم نسبت به استثمار و ستم و اجحافات نظام و رژیم وابسته حاکم بر می دارد. خشم و نفرتی که هرآینه با آگاهی به دلایل واقعی و ریشه های ستم کشیدگی زنان توأم گردد، بدون شک به نیرویی بنیان برافکن و عظیم در جهت درهم شکستن عامل اصلی این ظلم و نابرابری

با رشد هرچه گسترده تر سیستم سرمایه داری در ایران و تحت حکومت زن ستیز جمهوری اسلامی است که ما می بینیم که چگونه خودکشی دختران و زنان در اعتراض به ازدواجهای اجباری و یا آزار و استثماری جنسی به یک پدیده روزمره بدل شده تا آنجا که اخیرا ۵ دختر در شیراز در فاصله دو روز در اعتراض به بی حقوقی زنان دست به خودکشی می زنند. در همین رابطه مسئول بخش سوختگی بیمارستان خمینی در ایلام اعتراف می کند که "ماهان به طور متوسط ۱۰ مورد خودکشی داریم که شش یا هفت مورد آن دخترانی هستند که اقدام به خودسوزی می کنند." تعداد خودسوزی زنان تنها در یک روستای قزوین به پانزده مورد می رسد و به گزارش جراید رژیم پدیده خودسوزی دختران و زنان از استانهای ایلام و کرمانشاه و کردستان به کرمان و قزوین و ... هم کشیده شده است. و بالاخره تحت تاثیر مناسبات استثمار گرانه نظام سرمایه داری وابسته و فرهنگ مردسالارانه است که ما می بینیم چگونه در رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی قتل های ناموسی، بویژه در مناطق فقیر روستایی هر روز گسترش یافته و کار به آنجا می کشد که در میان عشایر خوزستان چندی پیش مردی سر دختر هفت ساله خود را به دلیل آنکه مشکوک شده بود که دایی دختر به او تجاوز کرده بدون هیچگونه هراسی برید و بعدا هم ثابت شد که تجاوزی اتفاق نیفتاده است. دامنه این فجایع



گرامی باد ۸ مارس (۱۳۶۱ هجری)

روز همپستگی زنان کارگر و زحمتکش
در سراسر جهان

دور به زنان مبارز ایران که هرگز تسلیم زورگویی
های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری سلامی نشده و
دشادوش مردان برای رهایی از قید امپریالیسم و سگان
زنجیرش مبارزه می کنند.

یعنی نظام سرمایه داری وابسته و رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی بدل خواهد شد. واقعیت این است که ستم بر زن در طول تاریخ اساسا نه حاصل خُلق و خوی این و یا آن مرد، بلکه نتیجه اجتناب ناپذیر شکل گیری مالکیت خصوصی و تقسیم جامعه به طبقات بوده و می باشد. در طول تاریخ، ستم بر زنان جزئی جدایی ناپذیر از نظم طبقاتی حاکم بوده و به همین علت هم رهایی واقعی و نه صوری زنان منوط به لغو مالکیت خصوصی و امحاء و نابودی جامعه طبقاتی با تمامی فرهنگهای ارتجاعی و مردسالارانه اش می باشد. در شرایط کنونی آزادی راستین زنان تنها در بستر نابودی نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی حاکم، یعنی نظام سرمایه داری شکل می گیرد. به این اعتبار مبارزه برای رهایی زنان به گونه ای ناگسستنی به مبارزه طبقه کارگر گره می خورد که تاریخ رسالت نابودی نظام استثمارگرانه و زن ستیز سرمایه داری را بر دوش آن قرار داده است. تنها با نابودی قطعی این نظام و الغای کامل مالکیت خصوصی و ایجاد اقتصاد بزرگ سوسیالیستی است که امکان واقعی جهت رهایی و آزادی زنان برقرار می گردد.

چریکهای فدایی خلق ایران در سالگرد ۸ مارس؛ روز جهانی زنان کارگر و زحمتکش، همه مبارزین راه رهایی زنان و همه زنان ستمدیده ایران را به گام برداشتن در این راه فرا می خوانند.

گرامی باد ۸ مارس روز جهانی زنان کارگر و زحمتکش!

مرگ بر رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی!

پیروز باد مبارزات حق طلبانه زنان ستمدیده بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب! زنده باد سوسیالیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - مارچ ۲۰۰۳

پیام کمیته خارج از کشور حزب کمونیست ایران به برگزار کنندگان مراسم گرامی داشت رستاخیز سیاهکل و قیام بهمین در شهر تورنتو - کانادا

گرامی باد یاد و خاطره جانبختگان سیاهکل

رفقا! همزمان!

در سی و دومین سالگرد جانبختن ۱۳ فدایی خلق، که با برکف نهادن جان خود به مصاف یکی از درنده ترین حکومت‌های تاریخ ایران رفتند، یاد و خاطره آنها را از صمیم قلب گرامی می داریم. سی و دو سال پیش در شرایطی که حکومت پهلوی با تکیه بر نیروهای سرکوبگرش، بویژه دستگاه مخوف ساواک سایه سیاهش را بر جامعه ایران گسترانده بود.

در شرایطی که احزاب و جریانات ملی گرا و ناسیونالیست در نتیجه رفرمهای حکومت بورژوازی شاه، بویژه در دهه چهل کاملاً به زائده دولت و یا مخالفین بی خاصیت رژیم تبدیل شده بودند.

در شرایطی که حزب توده در راستای اهداف و سیاستهای حکومت شوروی قرار گرفته و علی رغم ادعای چپ بودن، توانایی خود را در به میدان کشیدن نیروهای اجتماعی جدید از دست داده و روز به روز بیشتر ماهیت واقعی خود را نشان میداد و به حاشیه رانده می شد.

در آن شرایط سخت ۳۲ سال پیش، گروهها و محافلی از روشنفکران انقلابی جامعه ایران با درک و تشخیص آن دوره خود از مارکسیسم و آرمان رهایی بخش کمونیسم، پرچم یک مبارزه سرسختانه را علیه دیکتاتوری و استبداد سلطنتی بر افراشتند و در راه آن جانبازی کردند.

در همین دوران بود که در نتیجه بهم پیوستن گروههایی از روشنفکران انقلابی و فداکار، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران تشکیل شد و مبارزه مسلحانه مملو از فداکاری، سرسختی و مقاومت آغاز شد که رویداد سیاهکل سرآغاز چنین مبارزه ای بود که سیزده تن از رزمندگان فدایی آن دوره، جان خود را در آن از دست دادند.

ما یکبار دیگر در سالگرد این رویداد مهم، یاد و خاطره قهرمانان جانبخته سیاهکل و همه جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم را گرامی می داریم و به آزادی، شهامت و فداکاری آنها عمیقاً احترام می گذاریم.

کمیته خارج از کشور حزب کمونیست ایران

بهمین ماه ۱۳۸۱

※ روزنامه جمهوری اسلامی ۲۰ اسفند ماه از قول تعدادی از اهالی محمدیه (زیبا شهر) واقع در ۱۵ کیلومتری شرق قزوین نوشت: در حالیکه طبق آخرین سر شماری جمعیت این شهرک ۲۷۸۹۲ نفر اعلام شده. بر اساس اطلاعیه رسمی فرمانداری قزوین در انتخابات ۱۹ اسفند ماه ۴۲۷۶۱ هزار برگ رای اخذ شده است!!

※ به گزارش نشریه کار و کارگر. امروز هزینه های زندگی چنان بالا رفته است که کارگران. حقوق های ۲۰۰ هزار تومانی را در شرایط کنونی خط فقر تلقی می کنند.

※ به گزارش کیهان طی سال ۱۳۸۰ برابر با ۱۴۱۱۴ مورد حادثه در محیط کار به سازمان تامین اجتماعی گزارش شده است.

※ مسئول کنفدراسیون صنعت جمهوری اسلامی اعلام کرد که از ۲۳۰ هزار واحد صنعتی در ایران تنها ۱۰ تا ۱۱ هزار واحد بیش از ۱۰ نفر کارگر دارند.

※ ۲۵ میلیون کارگر کشورهای اروپایی در یک اقدام متهدانه بر علیه سیاست حمله به عراق روز ۲۳ اسفند ماه به مدت ۱۵ دقیقه دست از کار کشیدند.

※ فاطمه بدایف عضو شورای فرهنگی - اجتماعی زنان گفت: فلسفه کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان بر اساس برابری و تساوی زن و مرد است. در حالیکه این امر نه تنها در اسلام بلکه در جوامع غربی کنونی نیز جایگاهی ندارد.



از اعتصاب کارگران شرکت نساجی "تجارت" . دفاع کنیم!

از روز جمعه ۱۵ اسفند ماه ۱۳۸۱، کارگران شرکت نساجی "تجارت"، که از ۸ ماه قبل تاکنون هیچگونه حقوق و مزایایی دریافت نکرده اند، از کار دست کشیده و در محوطه این شرکت دست به تحصن زدند. کارگران اعلام کرده اند که تا زمانی که خواسته هایشان برآورده نشود به تحصن خود ادامه خواهند داد.

در شرایطی که کارشناسان خود رژیم جمهوری اسلامی میزان خط فقر در جامعه ایران را ۱۵۰ هزار تومان در ماه اعلام کرده، و علیرغم این واقعیت که اکثریت مطلق کارگران عملاً حقوقی بسیار پایین تر از خط فقر دریافت می کنند، با این وصف، سرمایه داران زالو صفت باز هم از پرداخت ماه ها دستمزد عقب افتاده کارگران طفره می روند، و هر زمان هم کارگران حقوق معوقه خود را طلب می نمایند با خشونت جمهوری اسلامی روبرو می شوند. در همین راستا، مسئولین شرکت نساجی "تجارت" تهدید کرده اند که چنانچه کارگران این شرکت به اعتصاب خود پایان ندهند، با عواقب خطرناکی؛ از جمله اخراج، روبرو خواهند شد.

ما ضمن دفاع از خواسته های حق طلبانه کارگران شرکت نساجی "تجارت"، تنها راه نجات کارگران این شرکت از فقر و مکافات که هر روزه در آن غوطه می خورند را، تداوم مبارزه و تلاش در جهت ایجاد اتحاد و یگانگی با سایر کارگران و زحمتکشان ایران در نبردی بی امان جهت سرنگونی رژیم ضدحقوقی جمهوری اسلامی، می دانیم. واقعیت این است که بدون قطع قطعی ی سلطه امپریالیسم و برقراری حکومت دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر، امکان رهایی کارگران از شرایط فلاکتبار زندگی ی کنونی شان، میسر نمی باشد.

پیروز باد مبارزات طبقه کارگر!
مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!
زنده باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران
۱۹ اسفند ماه ۱۳۸۱

گزارشی از مراسم بزرگداشت هشت مارس؛ روز جهانی زن، در تورنتو کانادا

در روز هشت مارس ۲۰۰۳، جشنی به مناسبت روز جهانی زن، با حضور بیش از ۲۵۰ نفر از ایرانیان مقیم تورنتو، با تلاش و همکاری گروهی از زنان مبارز و فعال این شهر منجمله فعالین چریکهای فدایی خلق ایران، برگزار شد. از جنبه های مثبت این جشن، شرکت فعال و پرشور دختران و پسران جوان ایرانی در کنار مادرهایشان بود. مادری با خواندن یک شعر، در حالی که دختری جوان با نواختن تنبور او را همراهی می کرد، برنامه را آغاز کرد. سپس دختر جوان دیگری، شعری را که در مورد زنان تحت ستم ایرانی سروده بود، خواند. بعد از او، نوبت به مادر جوانی رسید که فرزندش را در زندان رژیم جمهوری اسلامی بزرگ کرده بود. وی شعری بسیار زیبا از آن روزها خواند که خود سروده بود. او با شعرش حضار را به داخل سلول زندان برد؛ به زمانی که تلاش می کرد به پسرش حرف زدن یاد بدهد. با سنجاق سر روی دیوار زندان خورشید را به تصویر کشید، کوهستان را و گل را به تصویر کشید. اما پسر نوپایش گل و کوهستان و خورشید او را نشناخت. مادر از آزادی برایش گفت، اما او باورش نکرد. از آغوش پدر برایش گفت، اما او احساسش نمی کرد و کلمات ناآشنا را بر زبان نمی آورد.

دختر جوان دیگری، شعری را به زبان انگلیسی سروده بود، که در آن زنان را به مبارزه و پایداری فرا می خواند. در بخش بعدی برنامه دو سخنرانی مختلف اجرا شد. سخنران اول، تاثیر جنگ ایران و عراق را بر مبارزات زنان کارگر کارخانه کفش سازی، در قالب خاطراتش از آن دوران، برای شرکت کنندگان در مراسم شرح داد. او در قالب این خاطرات، توضیح می داد که چگونه جنگ در خدمت سرمایه و بر علیه طبقه کارگر عمل می کند. سخنران دوم نیز اثرات جنگ را بر وضعیت زنان و کودکان طبقات تحت ستم جهان تشریح کرد. بعد از سخنرانی، یک گروه از دخترها و پسرهای جوان موسیقی ایرانی اجرا کردند که حضار را تحت تاثیر قرار داد و آنها از طرف شرکت کنندگان بسیار تشویق شدند.

در انتهای برنامه، فیلم مستندی از مسلم منصوری، به اسم: "مصاحبه با زنان تن فروش"، نمایش داده شد. این فیلم یکی از فجایع بیشماری را نشان می داد که رشد و گسترش سیستم سرمایه داری وابسته تحت رژیم جمهوری اسلامی برای ایران به ارمغان آورده است. برای همه بسیار جالب بود که می دیدند دخترها و پسرهای جوان، نسل دوم ایرانیان مبارز مقیم کانادا، در برگزاری این جشن به مادرانشان کمک می کنند. آنها موسیقی اجرا می کردند و آهنگ های شاد می خواندند. و آنچه را که از والدینشان در باره آزادی و مبارزه آموخته بودند، به هر زبانی که می دانستند، در قالب شعر بیان می کردند. حدود ساعت ۱۱ برنامه به پایان رسید و نکته جالب توجه و بسیار امیدوار کننده در پایان این بود که داوطلبان جدیدی از میان جمعیت، برای اجرای برنامه های بعدی، خودشان را به برگزارکنندگان برنامه معرفی کردند.

کمک های مالی

انگلیستان	اسپانیا
پیام فدائی ۱۰ پوند	۳۵۰ پوند
فروش نشریه ۵۰ پوند	۲۰ پوند
خشایار سنجرى ۱۰ پوند	۴۰۰ کرون
نروژ	رفیق کبیر فریدون جعفری ۵۰۰ کرون
آزاده ۱۷۲،۵۷ پوند	
سوئیس	کانادا
رفقای کبیر پویان و احمدزاده ۵۰۰ دلار کانادا	۴۵،۲۶ پوند
۱۰۰ فراتک (کتاب) - م-ا سوئیس	

پیام فدائی و خوانندگان

اسپانیا:

ر-م-ت

با درودهای انقلابی

نامه تان را دریافت کردیم. با سپاس فراوان از اخباری که فرستاده بودید. امیدواریم که باز هم ما را در جریان اخبار و رویدادهای آنجا قرار دهید. در ضمن کمک مالی ارسالی رسید از همکاریتان متشکریم.

آلمان:

یکی از خوانندگان پیام فدائی از طریق تلفن سازمان در باره نوشته (نگاهی به "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک") مندرج در پیام فدائی شماره ۴۳ و ۴۴ اطلاعاتی در باره رفیق شهید کلانتری مطرح کرده اند که متأسفانه صدای ایشان در پیام گیر سازمان بدرستی ضبط نشده است و پیام نیمه کاره مانده است. بدین وسیله از این خواننده عزیز پیام فدایی تقاضا می کنیم در صورت امکان اطلاعات خود را از طریق نامه یا پست الکترونیکی برای ما ارسال دارند.

سوئیس:

ر-م-ب

با درودهای انقلابی

نامه تان رسید. با تشکر از اظهار محبتی که در رابطه با کتاب "راز مرگ صمد" کرده اید در رابطه با سوآلی که مطرح نموده اید باید به اطلاع تان برسانیم که نوشته مورد نظر "فرازهایی از تاریخ چریکهای فدائی خلق" می باشد که می توانید از طریق آدرس سازمان آنرا تهیه نمایید.

ر-م-الف

نامه محبت آمیزتان رسید از اینکه کتاب "راز مرگ صمد" پاسخگوی یکسری از سوآلات شما بوده خوشحالم. در ضمن مبلغ ارسالی بابت کتاب نیز رسید.

کانادا:

ر-ش

با درودهای انقلابی

نامه و چک ارسالی رسید. با سپاس و به امید گسترش همکاریهای مبارزاتی.



هزاران تن از خانواده های زندانیان سیاسی در تهران با ماموران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی به زد و خورد پرداختند!

با شنیدن خبر سفر هیات گزارشگران "حقوق بشر" سازمان ملل، هزاران نفر از خانواده های زندانیان سیاسی از شهرهای مختلف ایران در خیابان های اطراف هتل لاله تهران؛ محل سکونت هیات اعزامی، گرد آمدند تا شاید بتوانند صدای اعتراض فرزندان و بستگان زندانی خود را به گوش هیات مذکور برسانند.

خانواده و بستگان زندانیان سیاسی ایران، که در ۲۴ سال گذشته هر روز شاهد جنایات و وحشی گری های جمهوری اسلامی بوده اند و طی این سالیان دراز از هر فرصتی برای افشای چهره ننگین و ضد بشری رژیم جمهوری اسلامی استفاده کرده اند، سفر این هیات را دستاویزی قرار داده اند تا با حضور خود در خیابان ها و سردادن شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد!"، فریاد رسای اعتراض حق طلبانه خود را به گوش مردم جهان برسانند.

رژیم جمهوری اسلامی در هراس از افشای جنایات اش، هزاران تن از قوای نظامی ضدشورش و نیروهای اوباش خود معروف به لباس شخصی های مجهز به سلاح های سرد و گرم را به خیابان ها آورده تا از نزدیک شدن مردم به هتل لاله جلوگیری به عمل آورد. اما خانواده های زندانیان سیاسی که مشاهده کرده بودند چگونه ماموران رژیم تجمع آرام آنان را در روزهای ۳ و ۴ اسفند بر هم زده و ده ها نفر از آنان را بازداشت کردند، در روز دوشنبه ۵ اسفندماه در برابر یورش وحشیانه مزدوران رژیم که سعی در عقب راندن آنان از خیابان های اطراف هتل لاله تهران را داشتند، ایستادگی نموده و با سردادن شعارهایی چون "زندانی سیاسی آزاد باید گردد!" و "مزدور برو گمشو!"، به مقاومت پرداختند. در جریان این درگیری ها، که به زد و خورد شدید بین نیروهای رژیم و مردم انجامیده، تاکنون تعداد زیادی مجروح گشته و بسیاری دستگیر و روانه سیاهچال های رژیم شده اند.

از سوی دیگر، رژیم ترتیبی داده که هیات نمایندگی "حقوق بشر" سازمان ملل در عمل تنها با کسانی که خودش تحت عنوان زندانی سیاسی به آنها معرفی کرده؛ امثال امیرانتظام ها و بازداشت شدگان جبهه دوم خرداد که در واقع بخشی از خود رژیم می باشند، دیدار و مصاحبه کنند و روشن است که اظهارات این افراد به هیچ وجه بیان کننده شرایط واقعی حاکم بر سیاهچال های رژیم نمی تواند باشد و به همین دلیل هم چنین هیاتی در چنین شرایطی نمی تواند به عمق جنایات رژیم در زندان ها پی برده، و با احتمالاً - البته آنهم در صورتی که مصالح قدرت های بزرگ در سازمان ملل اجازه دهد - آن را افشاء سازد.

واقعیت این است که کمونیست ها و مبارزین؛ آنان که اینجا و آنجا و تحت اتهامات دروغین به جوخه اعدام سپرده می شوند، آنان که ماه ها در سلول های انفرادی حتی از روشنائی محرومند، آنان که پس از ماه ها ممنوع الملاقات بودن خبر مرگ شان به خانواده شان می رسد، آنان که رژیم حتی از دفن شان در قبرستان های عمومی در هراس و از سنگ قبرشان در وحشت است، و سرانجام، زنان و مردانی که با بدن های تکه پاره و سوخته شده در گوشه و کنار کشور رها شده اند، قربانیان واقعی سلطه رژیم دار و شکنجه می باشند و بخشی از مردمی که این روزها در خیابان های اطراف تهران مورد ضرب و شتم اراذل و اوباش جمهوری اسلامی قرار گرفته اند، خانواده همین عزیزان می باشند. در چنین شرایطی، وظیفه ما و همه نیروهای انقلابی ست که فریاد اعتراض در گلو خفه شده آنان و صدای زندانیان سیاسی را، به گوش همه خلق های جهان برسانیم.

زنده باد مقاومت حق طلبانه خانواده زندانیان سیاسی!

سرتنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب، زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۵ اسفندماه ۱۳۸۱

خوانندگان مبارز "پیام فدایی"

برای غنا بخشیدن به محتوای نشریه و برای رفع کمبودهای آن، ما به شما تکیه داریم. نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را برای ما بنویسید. بدون شک یک نشریه انقلابی زمانی موفق خواهد بود که به توده ها و به مجموعه هوادارانش متکی باشد.



جنگ امریکا بر علیه عراق محکوم است!

در اولین ساعات بامداد امروز، به دنبال پایان "ضرب العجل" دولت بوش به عراق، جنگ تجاوزکارانه نیروهای امریکایی - انگلیسی با پرتاب دهها موشک کروز به مناطق غیرنظامی در بغداد، رسماً آغاز شد. در جریان اولین موج حملات سنگین هوایی که به ادعای دولت امریکا برای نابودی "رهبران" دولت عراق صورت گرفت، بنا به گزارش خبرگزاریها حداقل یک تن کشته و چندین غیرنظامی مجروح شدند.

جنگ تجاوزکارانه امپریالیستها بر علیه مردم عراق در شرایطی آغاز می شود که در ماههای اخیر، افکار عمومی در سراسر دنیا به دفعات، مخالفت قاطع خود را با حمله نظامی به عراق اعلام کرده و بسیاری از دولتها و مجامع بین المللی نیز این جنگ را محکوم کرده اند. با اعلام رسمی حمله نظامی بر علیه عراق، جرح بوش در تلویزیون ظاهر شد و از آغاز جنگ برای "خلع سلاح" صدام حسین و "آزادی مردم" عراق خبر داد. اما به رغم ادعاهای دولت بوش و شرکاء، هدف جنگ و حمله نظامی به عراق، نه "آزادی مردم عراق" و یا "خلع سلاح دیکتاتور" عراق از سلاحهای کشتار جمعی، بلکه اشغال نظامی این کشور، تغییر رژیم و تحقق بخشیدن به اهداف استراتژیک اقتصادی - نظامی ای است که امپریالیسم امریکا در سالهای اخیر با شدت تمام در سطح بین المللی تعقیب می کند. از زمره این اهداف می توان به تسلط کامل و دراز مدت بر بزرگترین منابع نفتی و بالتیجه بازار انرژی در جهان اشاره نمود. امپریالیسم امریکا با اتکاء به قدرت نظامی خود و با تعقیب این استراتژی می کوشد موقعیت اقتصادی - سیاسی اش را تحکیم و نهایتاً نقش هژمونیک را در کمپ جنایتکاران بین المللی ایفا نماید. به اعتبار این حقایق است که باید گفت جنگ امریکا و شرکاء با عراق، یک جنگ ضد خلقی و ارتجاعی است. جنگی که برای تشدید غارت و استثمار خلقهای تحت ستم و برای کسب منافع بیشتر از سوی دشمنان کارگران و توده های محروم در سراسر دنیا یعنی امپریالیستها سازمان داده شده است. در نتیجه همانگونه که لشکرکشی امریکا به افغانستان هم نشان داده، با اشغال نظامی عراق و سقوط دیکتاتور حاکم بر این کشور - که در دهه اخیر خدمات بسیاری را به اربابان امپریالیستش در منطقه کرده و به حق مورد تنفر مردم عراق قرار دارد - امپریالیستها هیچگونه آزادی و دمکراسی ای برای مردم عراق به ارمغان نخواهند آورد. با توجه به این حقایق باید با تمام قوا ضمن دفاع از حق تعیین سرنوشت خلقهای تحت ستم عراق، جنگ ارتجاعی کنونی را محکوم کرد و ماهیت ضد خلقی و اهداف سازماندهندگان این جنگ یعنی امپریالیسم امریکا و متحدینش را افشاء نمود. مخالفت با لشکرکشی امریکا به عراق و کشتار مردم بی دفاع این کشور مخالفت با جلا دانی است که تصمیم گرفته اند تا برای تحقق منافع جهانخوارانه خود، دنیا را به کام جنگ و نابودی بکشند و حیات و هستی میلیونها تن از کارگران و خلقهای تحت ستم در سراسر دنیا را در آتش جنگهای خانمانسوز قربانی کنند. اشغال افغانستان و عراق تنها پرده هایی از این نقشه مخوف هستند و باید ضمن افشای ماهیت ارتجاعی جنگ کنونی، به هر ترتیب در مقابل نقشه توسعه طلبانانه امپریالیستها ایستاد و سدی در مقابل آن ایجاد نمود.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

مرگ بر جنگ امپریالیستی!

زنده باد سوسیالیسم! زنده باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۰ مارچ ۲۰۰۳



اعدام محمد گلایی را در کردستان محکوم می کنیم!

بنا به اطلاعیه دبیرخانه کومه له، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران، رژیم جمهوری اسلامی یکی دیگر از فعالین این سازمان بنام محمد گلایی را در سحرگاه ۱۱ اسفند ماه در زندان مرکزی شهر سنقر به دار آویخت و بدون اطلاع خانواده اش جنازه او را در گورستان "آیچی" دفن نمود.

محمد گلایی، که در سال ۷۷ دستگیر و حدود ۴ سال در سیاه چال های رژیم به سر می بُرد، به علت شکنجه های وحشیانه ای که مزدوران رژیم بر او اعمال کرده بودند از ناحیه پا فلج شده بود. اعدام وحشیانه محمد گلایی به دنبال یکسری اعدام های دیگر در کردستان از موج جدید کشتاری خبر می دهد که سردمداران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در وحشت از اوج گیری مبارزات خلق کرد و جهت ایجاد فضای رعب و وحشت در این منطقه به آن متوسل گردیده اند. اما مردم سنقر به همراه خانواده محمد گلایی با تغییر محل دفن شهید خود، نشان دادند که نه تنها اعمال جنایتکارانه جمهوری اسلامی آنها را دچار رعب و وحشت نساخته بلکه چنین جنایتی توده ها را با کینه ای عمیق تر و نفرتی شدیدتر به مبارزه بر علیه رژیم می کشاند؛ مبارزه ای که سرنوشت محتوم رژیم را ورق خواهد زد.

ما ضمن محکوم کردن اعمال ددمنشانه رژیم جمهوری اسلامی یاد و خاطره این شهید خلق را گرامی می داریم.

جاودان باد یاد و خاطره همه شهیدان خلق!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد خلق رزمنده کُرد که برای آزادی می جنگد!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک های فدائی خلق ایران

۱۲ اسفند ماه ۱۳۸۱

حق تعیین سرنوشت. حق مسلم و تردیدناپذیر خلق هاست!



چریک فدایی خلق رفیق شهید علیرضا نابدل



جملاتی که همراه عکس رفیق نابدل در روی صفحه ذکر شد، از کتاب او تحت عنوان "آذربایجان و مسأله ملی" برگرفته شده است.

"رفیق نابدل خود آذربایجانی بود و بدین جهت، هم مزه ستم ملی را چشیده بود و هم می توانست تنگ نظری ولایت گرائی را از نزدیک ببیند. او بعنوان یک مارکسیست-لنینیست که مسلح به آرمان پرولتاریا است، هم ستمگری قلدنرمنشانه شوینیزم بورژواهای فارس را به روشنی می دید و هم ناسیونالیزم کوتاه بین برخی خرده بورژواهای ترک را. رفیق نابدل در این اثر خود، این دو پدیده ناسالم را با ارائه فاکت های گویای زنده و تاریخی تشریح می کند و به انقلابیون مارکسیست-لنینیست کشور ما هشدار می دهد که خود را از لغزش بسوی این دو انحراف، هم شوینیزم بورژوازی مسلط و هم ناسیونالیزم خرده بورژوائی ولایت گرایان، باز دارند و در مورد مسئله ملی یک خط مشی پرولتری انتخاب کنند."

به نقل از مقدمه کتاب "آذربایجان و مسأله ملی"

کسب شناخت عینی از شرایط زندگی توده ها به شکل موثری ادامه دهد. در اندک زمانی رفیق نابدل توانست به مدد شور عمیق انقلابی، با توده روستاهای منطقه تماس های زیادی برقرار کند. این تماس ها نه تنها شناخت رفیق را از محیط، عینی و ملموس می کرد و درکی واقعی از رنج های جان سوز این خلق ها به او می داد، بلکه تعهد و استواریش را در انجام وظایف انقلابی فزونی می بخشید و ایمانش را به مبارزه انقلابی راسخ تر می ساخت. رفیق با مشاهدات عینی خویش به درستی دریافت که توده های این منطقه علاوه بر این که همراه با سایر خلق ها و توده های زحمتکش ایران شدیداً تحت استثمار و ستم اقتصادی - اجتماعی ناشی از شرایط عمومی جامعه طبقاتی ما می باشند، بار سنگین نوع دیگری از ستم یعنی ستم ملی را نیز بر دوش می کشند. رفیق همچنین مشاهده می کرد که چگونه رژیم حاکم سعی دارد با اشاعه روحیه شوینیستی و با استفاده از تفاوت های ملی خلق ترک و کرد که در این منطقه به شکل بارزی در هم امتزاج یافته اند، از اتحاد و یک پارچگی آنان جلوگیری نماید. در رابطه با این سیاست ارتجاعی رژیم که تاثیر خود را در منطقه به جا نهاده است، رفیق رنجی را که به خصوص توده های خلق کرد این منطقه تحمل می کنند، عمیقاً احساس می کرد. این توده ها حتی از جانب هم زنجیربان خود نیز که ناآگاهانه تحت تاثیر فرهنگ ارتجاعی رژیم قرار دارند، مورد تحقیر واقع می شوند؛ به خصوص که دارای تفاوت های مذهبی نیز می باشند.

رفیق نابدل در شرایط دیکتاتوری که هیچ گونه امکانی برای فراگیری و تعالی بخشیدن به فرهنگ ملی خلق های دربند ایران وجود ندارد، با کوششی پیگیر و خلاق توانسته بود تسلط نسبتاً کاملی بر ادبیات انقلابی خلق خویش پیدا کند. وی با الهام از فرهنگ فولکلوریک غنی خلق آذربایجان و با شناخت از زندگی توده ها آثاری ارزنده در ادبیات انقلابی به وجود آورد. رفیق نابدل شور عمیق انقلابی را با استعداد خلاق شاعریش تلفیق داده، آرمان ها و رنج های توده ها را در قالب شعر بیان می کرد. سروده او در وصف کردستان بیانگر عشق عظیم این رفیق نسبت به خلق زحمتکش کرد و همچنین نمودار کینه سترگ وی نسبت به دشمن است. در سال ۱۳۴۴ جمعی از مبارزین تبریز، به ویژه رفقا صمد و بهروز، اداره ی "ویژه

زندگینامه رفیق علیرضا نابدل

رفیق علیرضا نابدل در سال ۱۳۲۳ در خانواده متوسطی در تبریز متولد شد. او بعد از اتمام دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه، برای ادامه تحصیل در رشته قضایی به دانشکده حقوق دانشگاه تهران وارد شد. رفیق از همان روزهای اول ورودش به دانشگاه و همزمان با آشنا شدن با محیط جدید، فعالانه و با روحیه ای پرشور در جریان مبارزات سیاسی دانشگاه شرکت جست و در رابطه با رفقا و جریانات مبارزاتی ای که مستقیم یا غیرمستقیم با آنها در تماس بود، با تحلیلی انقلابی به این نتیجه دست یافت که برای خروج از بن بست سیاسی - بن بست که قبل از شروع مبارزه مسلحانه بر جامعه ما حاکم بود - باید به ضرورت های جامعه با برخوردی پیشرفته و جستجوگر پاسخ گفت. به دنبال دستیابی به چنین نتیجه ای، کسب آگاهی و رسیدن به شناخت کافی از زندگی و انگیزه های مبارزاتی توده های خلقهای ایران برایش به مثابه امری لازم و فوری مطرح گشت. از این رو، قبل از آنکه تحصیلاتش را به پایان برساند، دانشگاه را ترک گفت و با محمل معلمی برای رفتن به میان توده ها راهی رضاییه شد. از این به بعد رفیق همه زندگی خود را جهت تحقق آرمان های انقلابی در خدمت توده های زحمتکش خلقمان قرار داد. این برخورد یعنی ترک تحصیلات عالی در خدمت مبارزه در بین نیروهای جوان و مبارز تبریز تاثیر زیادی به جای گذاشت.

رفیق از اواخر سال ۴۴ با جمعی از رفقا چون صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، کاظم سعادت و مناف فلکی در ارتباط نزدیک قرار گرفت و به زودی پیوند انقلابی عمیقی میان آنها به وجود آمد. در رابطه با همین پیوند و برخورداری از تجارب عملی رفقای مذکور بود که رفیق نابدل توانست به برنامه فعالیت های انقلابی خویش برای

رفیق نابدل با روحیه ای به غایت پرشور در جهت رشد و گسترش سازمان کوشش می نمود. او به عنوان یک انقلابی حرفه ای همراه رفقا بهروز دهقانی و مناف فلکی در سازماندهی شاخه تبریز، نقش چشمگیری داشت. او از جمله رفقای بود که در تنظیم و پخش اولین اعلامیه های سازمان (۱۴ اعلامیه ای که در رابطه با آغاز جنبش مسلحانه، رستاخیز سیاهکل و اولین عملیات چریکی در شهر منتشر شد) شرکت داشت. در جریان پخش گسترده همین اعلامیه ها بود که رفیق نابدل همراه رفیق دلیر جواد سلاحی، با مزدوران دشمن درگیر شدند. این رفقا با نبرد قاطعانه خویش یکی از حماسه های روزهای آغازین جنبش مسلحانه را آفریدند. خبر این درگیری در همان روز در تهران پیچید و تاثیر زیادی در بالا بردن روحیه مبارزین به جا گذاشت. در جریان این درگیری نابرابر رفیق جواد سلاحی به شهادت رسید، ولی رفیق نابدل بر اثر اصابت چند گلوله به پا و شکمش بیهوش شد. مزدوران دشمن بعد از انتقال وی به بیمارستان شهربانی بلافاصله او را به زیر شکنجه کشیدند. رفیق با روحیه ای انقلابی و قاطع در مقابل شکنجه گران مقاومت می ورزید. هنگامی که مزدوران به خیال خود، او را تهدید می کردند که اگر حرف نزند تیر را از پایش درنخواهند آورد، رفیق دلیرانه پاسخ می داد: "تیر مال شماسست و حرف مال من، من آنچه را که متعلق به خلقم و من است، حفظ خواهم کرد". شکنجه گران از این همه بی باکی و مقاومت دلیرانه رفیق به خشم میآمدند و بر شدت شکنجه می افزودند، ولی رفیق همچنان استوار در مقابل دشمن باقی می ماند و اسرار خلق را در قلب خود حفظ می نمود. او اینک به سروده خود درباره همزمزم شهیدش صمد، تحقق می بخشید. صمد با تمامی کینه سترگش در قلب او بود و اینک زمان آن رسیده بود که دشمن در وجود نابدل، صمد دیگری را در مضاف با خود ببیند.

رفیق، تعهد بزرگ خود را در حفظ اسرار خلق حتی یک لحظه هم از یاد نمی برد. بدین جهت با اینکه دلورانه تمام شکنجه های دشمن را به جان می خورد، همواره از هر فرصتی برای خودکشی استفاده می کرد. یک بار زمانی که تازه زخم هایش را بخیه زده بودند، به محض اینکه به هوش آمد، با چنگ بخیه ها را شکافت. و بار دیگر هنگامی که در طبقه سوم بیمارستان شهربانی بستری بود، با استفاده از یک فرصت کوتاه (بین رفتن بازجو و آمدن نگهبان) خود را با سر از پنجره اطاق به بیرون پرتاب کرد. نگهبان که سراسیمه خود را به او رسانده بود، تنها توانست گوشه لباسش را بگیرد، ولی نتوانست مانع سقوط او شود. رفیق سقوط کرد، شکمش شکافته شد و دست راستش شکست، اما هنوز زنده بود. در چنین حالتی، رفیق با از خودگذشتگی انقلابی و فداکاری بی نظیری دست برد و روده هایش را از شکاف شکمش بیرون کشید تا پاره کند و به حیات خویش خاتمه دهد. اما فرصت این کار دست نداد، چه مزدوران دشمن رسیدند و مانع این کار شدند.

رفیق نابدل همراه با هشت تن دیگر از همزمان خویش در ۲۲ اسفند ماه ۱۳۵۰ به دست مزدوران رژیم خونخوار پهلوی به شهادت رسید.



پادش گرامی و راهش پایدار



آدینه "روزنامه" مهد آزادی" را به عهده گرفتند. (۱) این رفقا با توجه خاصی که به خلق های تحت ستم ایران داشتند، با استفاده از این روزنامه به معرفی ادبیات و فرهنگ این خلق ها به ویژه خلق آذربایجان می پرداختند. رفیق نابدل در این هنگام در رساندن بسیاری تحلیل ها و مطالب به این جمع، نقش فعال داشت و اشعارش با نام "اختای" در آن روزنامه درج می گردید.

کوشش در جهت درآمیختن با توده ها پیوند مبارزاتی او را با خلق همواره عمیق تر می ساخت و رفیق را به فعالیت انقلابی جدی تری سوق می داد. در سال ۴۶ به هنگام اعتصاب سراسری دانشجویان ایران، رفیق توسط برخی از دانشجویان دانشگاه تبریز در جریان این اعتصابات قرار گرفت و به طور غیرمستقیم نقش فعالی در شکل گیری و رشد این اعتصابات ایفاء نمود. شهادت رفیق صمد بهرنگی بر کینه او به دشمن و ایمانش نسبت به مبارزه بسی افزود و رفیق با تجدید پیمان با خلق در انجام وظایف تاریخی خویش به عنوان یک روشنفکر انقلابی و وفادار به آرمان طبقه کارگر مصمم تر گشت. شعر "صمد در قلب من است"، که او بعد از شهادت رفیق صمد سروده است، بیانگر این امر است.

در سال های ۴۷ - ۴۶ ضرورت مبارزه مسلحانه در ذهن رفیق نابدل و رفقای نزدیکش در حال شکل گرفتن بود با این حال هنوز خطوط اساسی راهی که می بایست برگزیده شود، به طور کامل برایشان روشن نبود. در این دوره او و رفقای دیگرش به فعالیت های انقلابی خود نظم ویژه ای بخشیدند و گروهی را که بعدا به "شاخه تبریز" چریکهای فدایی خلق ایران معروف شد، تشکیل دادند. رفیق در این سالها توانست به تحقیقات وسیعی در مورد اوضاع اقتصادی - اجتماعی روستاهای اطراف رضاییه دست بزند. نتیجه این تحقیقات جزوه ای بود که با دیدی مارکسیستی چگونگی اجرای اصلاحات ارضی را همراه با ارائه فاکت های مشخص و عینی مورد بررسی قرار داده بود و تصویر روشن و ملموسی از اوضاع اقتصادی - اجتماعی آن منطقه به دست می داد. لازم است گفته شود که در این دوره، تحقیقات روستایی دیگری نیز به منظور بررسی شرایط عینی و ذهنی جامعه ایران از طرف سایر رفقا انجام پذیرفت. از آن میان تحقیقات روستایی "قره داغ" که منطقه وسیعی را در شرق آذربایجان شامل می شد (توسط رفیق بهروز دهقانی) و تحقیقات روستایی "رازلیق" را می توان نام برد (به غیر از تحقیق روستایی "رازلیق"، دو تحلیل دیگر که کامل تر بودند در جریان ضربات سال ۵۰ به دست دشمن افتاد). رفیق نابدل اهمیت فراوانی برای تدوین تاریخ واقعی خلق آذربایجان در دوران معاصر قائل بود. او در تهیه جزوه ای که در آن فرقه دمکرات آذربایجان و حوادث سال ۲۵ - ۱۳۲۴ بررسی شده بود، شرکت جست. در این جزوه رفقا متعهدانه کوشیده بودند اکثر وقایع را با توجه به گفت و شنودهای بسیاری که با توده های آذربایجانی انجام می دادند، تحلیل کنند. (۲)

۱ - در همین روزنامه بود که رفیق صمد برای نخستین بار مقالات خود را به چاپ می رساند. این نشریه که حدود یک سال امکان انتشار داشت، دو بار از طرف سازمان امنیت منقور تبریز توقیف شد و بلاخره نیز از انتشار آن جلوگیری به عمل آمد.

۲ - این جزوه ارزنده در حمله های وحشیانه دشمن به خانه های تیمی رفقا و خانه های سایر مبارزین در تبریز به دست دشمن افتاد. البته اگر نسخه هایی از آن هنوز در دست دوستانی باقی مانده باشد، تاکنون پخش نشده است.



رفیق شهید علیرضا فابدل شعر زیر را، بر مبنای ملودی تصنیف "مرا بپوسی"، به زبان ترکی سروده است.

ترجمه فارسی:

آچیل سحر

آچیل سحر، اویان گونش،

آچیل بوسون نفسده

بو قارانلیق قفسده

سنیله من تاپیم ینی حیات

شفق لریم ساچلسین،

چیچک لریم آچلسین،

بو ائل لره باغیشلا سین حیات.

من

صبح آچیلارکن، کچمه لیم طوفانلاردان

آل ئوزوب جاندان، بو ائل لره، انسانلارا

من یا ناماسام گر، سن یانماسان، بیز یانماساق

هانسی الولار ایشیق سالار بو یول لارا

آ..... گونش دوغار، گنچر حیات،

چیچک لمر بو کائنات.

آغلاما ای گوزه لیم،

آغلاماقلا کیمسه تاپمیشدیر چاره

سیل گوزون یاشین،

گول ائل لریله بیرلیکه

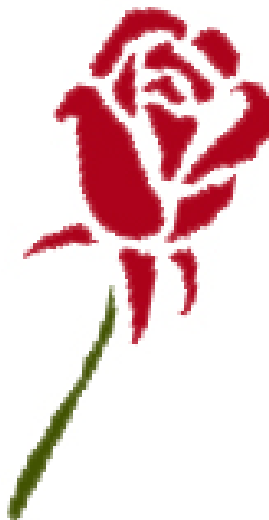
آزاد اول بو دیرلیک ده،

شاد لیق یاغدیر غمگین ائلیمه

سیل گوزون یاشین، گول بیرسن بهار گولسین

هر بیر لاله زار گولسین،

حیات و ئرسین سولموش گولومه.



شکفته شو سحر

ای سحر شکفته شو، ای خورشید چشمانت را بگشا

شکفته شو،

در این آخرین دم

در دل این قفس تاریک

تا من از تو زندگی جدیدی بیابم

شفق هایم دامن بگسترانند، غنچه هایم شکفته گردند

تا به این خلق ها زندگی ببخشند

من هماندم که سپیده سرزند، بایستی از طوفان ها بگذرم

دست شسته از جان برای این خلق ها و انسانها

اگر من نسوزم، گر تو نسوزی و ما نسوزیم

کدامین شعله ها این راه را روشن خواهد ساخت

خورشید هر روز از نو پدید می آید، زندگی جریان می یابد

و این کائنات شکوفان میگردد

ای خوب من گریه نکن، با گریستن چه کسی چاره ای یافته است

پاک کن اشک چشمانت را و بخند برای یگانگی با خلق

آزاد باش در این زندگانی (روزگار)

بروی خلق غمگین من شادی بپاش

پاک کن اشک چشمانت را، بخند تا که بهار خندد

هر لاله زاری بخندد

تا به گل پژمرده ام زندگی بخشد.

گزارشی از مراسم یادمان رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن در کانادا

در تاریخ ۲۲ فوریه ۲۰۰۳، مراسم بزرگداشت سی و دومین سالروز رستاخیز سیاهکل در بهمن ۴۹ و بیست و چهارمین سالروز قیام پرشکوه توده ها در بهمن ۵۷ با حضور قریب به ۲۰۰ تن از ایرانیان مقیم تورنتو، توسط فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در این شهر برگزار شد.

در آغاز مراسم شرکت کنندگان که با در دست داشتن متن سرود انترناسیونال، چاپ شده در یک بروشور وارد سالن شده بودند با درخواست مجری برنامه به طور دسته جمعی به خواندن سرود انترناسیونال پرداختند. پس از آن پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت دو روز بزرگ تاریخی قرائت شد. بخش بعدی برنامه به سخنرانی ای تحت عنوان "نقش جنگ در نظم نوین جهانی امپریالیستها" اختصاص یافته بود که رفیق چنگیز از طرف چریکهای فدایی خلق آنرا ارائه نمود. در ادامه برنامه، اسکندر و سیما به صحنه آمدند و مجموعه ای از ترانه سرودها و آوازهای فولکوریک را خواندند که مورد توجه شرکت کنندگان قرار گرفت. به دنبال این برنامه، تئاتری با نام "من به دنبال شما آمده ام" اجرا شد. این برنامه توسط حسین افصحی جهت نشان دادن جنایات رژیم جمهوری اسلامی در سیاهچالهای قرون وسطایی اش تهیه گردیده بود که شرکت کنندگان را شدیداً تحت تاثیر قرار داد. سپس مجری برنامه تاریخچه ای از چگونگی آغاز سیاهکل را به سمع شرکت کنندگان رساند که با استقبال حضار به خصوص جوانان شرکت کننده در این مراسم مواجه شد و آنگاه نوبت به دکلمه ای در باره سیاهکل رسید.



در بخش پایانی برنامه بار دیگر اسکندر و سیما به صحنه آمدند و تا پاسی از شب به اجرای برنامه پرداختند. در طول برنامه پیام های همبستگی ای که برای این مراسم ارسال شده بود، قرائت شد. مراسم یادمان سیاهکل در ساعت ۱۱ و نیم شب و در شرایطی که با استقبال وسیع حضار مواجه شده بود به اتمام رسید.



گرامس باد خاطره گرانقدر شهدای اسفند ماه چریکهای فدایی خلق ایران

رفقا: مسعود احمدزاده ، عباس مفتاحی ، اسدالله مفتاحی ،
 غلامرضا گلوی ، حمید توکلی ، مجید احمدزاده ، بهمن آژنگ ،
 سعید آریان ، عبدالکریم حاجیان سه پله ، مهدی سوالونی ، علیرضا
 نابدل ، یحیی امین نیا ، جعفر اردبیلیچی ، مناف فلکی ، محمد تقی
 زاده ، علی اصغر عرب هریسی ، اکبر موید ، علی نقی آرش ، حسن
 سرکاری ، ابراهیم آزادسرو ، صبا بیژن زاده ، بهنام امیری دوان ،
 عبدالرضا کلانتر نیستانیکی ، رضا حشمت زاده ، کاظم ، زهره حاجیان سه پله ، منصور ، حمید آقوردی زاده



رفیق عباس مفتاحی



گیرم که شاخه های درختان را قطع کردید



رفیق حمید توکلی



رفیق مجید احمدزاده



رفیق مسعود احمدزاده



رفیق غلامرضا گلوی



رفیق اسدالله مفتاحی



با دانه های نهفته

در خاک چه می کنید!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!



مارکسیسم به زبان مارکس

(واژه نامه) (۳)

تهیه و تنظیم از: ا. بهرنگ

توانفرسای بخش شاغل طبقه ی کارگر ، صفوف بخش ذخیره ی [نیروی کار] را متورم می سازد ، در حالی که بالعکس ، فشار فزاینده ای که این بخش اخیر [کارگران غیرشاغل] به وسیله رقابت خویش به بخش نخست [کارگران شاغل] وارد می کند ، این بخش را به کار طاقت فرسا و تسلیم در برابر ظلم و زور سرمایه ، مجبور می نماید. محکوم ساختن بخشی از طبقه ی کارگر به بیکاری اجباری با توسل به کار طاقت فرسای بخش دیگر و بالعکس ، وسیله ی ثروت اندوزی فردی سرمایه داران می گردد ، و در عین حال ، تولید ارتش ذخیره ی صنعتی را به مقیاسی متناسب با رشد انباشت اجتماعی ، شدت می بخشد." (سرمایه ، جلد ۱)

ارزش (Value) : "یک کالا ، قبل از هر چیز و مقدمات ، شیء ای است خارج از وجود ما. چیزی ست که به وسیله ی خواص خود ، نوعی از انواع خواسته های انسان را برآورده می سازد. ... سودمندی یک شیء یا یک چیز ، آن شیء یا چیز را به ارزش مصرف تبدیل می سازد. ... هنگامی که از ارزش مصرف صحبت می شود ، همواره مقادیر معینی در مد نظر هست. [مثلاً] یک دوجین ساعت ، یک ذرع پارچه ، یک تن آهن و غیره. ..." [نیز آن که] ارزش مصرف ، تنها در استعمال یا مصرف ، تحقق می یابد. ... [به طور کلی] کالاها به شکل و در هیئت [مجموعه ای از] ارزش های مصرف پا به عرصه ی وجود می گذارند. ... این ، شکل ساده ، بسیط و جسمانی ی آنهاست ، ولی آنها از این جهت کالا تلقی می شوند که در عین حال ، دو جنبه دارند: در همان حال که اشیایی مصرفی هستند ، نیز حاوی ارزش اند. ... [اما] هر قدر هم که یک کالا را این رو و آن رو کنیم و مورد واریسی قرار دهیم ، باز ، دریافت و لمس ارزش آن ، ممکن نیست. ولی اگر [این نکته را] در نظر بگیریم که ارزش کالا ، موجودیت و واقعیتی صرفاً اجتماعی دارد ، و نیز این که ، کالاها این موجودیت را تنها از آن روی به دست می آورند که تمامی ی آنها تجلی و تجسم یک جوهر یکتای اجتماعی [یعنی کار انسان] می باشند ، آن گاه خود به خود چنین منتج می گردد که ارزش تنها می تواند خود را در رابطه ی اجتماعی ی کالا با کالا ، آشکار ساخته و نشان دهد."

"کالاها به عنوان ارزش های مصرف ، بیش از هر چیز ، از اختلافات کیفی برخوردارند ، حال آن که ، به عنوان ارزش های مبادله صرفاً دارای اختلاف کمی می باشند و در نتیجه [به این عنوان و از این زاویه] حتی به اندازه ی یک ذره اتم هم ، ارزش مصرف ندارند. هر گاه ارزش مصرف کالاها را نادیده بگیریم ، برای آنها تنها یک خاصیت مشترک باقی می ماند و آن این که ، همگی محصول کار انسان هستند. ..." پس ارزش ، آن جوهر مشترکی است که خود را ... در ارزش مبادله ی کالاها نشان می دهد. ..." [در نتیجه] یک ارزش مصرف یا یک جنس سودمند ، تنها از این جهت دارای ارزش است که کار مجرد انسانی در آن تجسم یافته و مادیت پیدا کرده است. خوب ، پس چگونه باید مقدار ارزش این کالا را سنجید؟ به وسیله ی مقدار کار ، یعنی همان "جوهر ارزش زا"یی که در آن جای گرفته است. از سوی دیگر ، کمیت کار به وسیله ی مدت زمان آن ، سنجیده می شود و مدت زمان کار ، به نوبه ی خود ،

ادغام (Merger) : "... [ادغام] یعنی تمرکز سرمایه هایی که قبلاً و پیشاپیش شکل گرفته اند ؛ یعنی نابودی استقلال انفرادی این سرمایه ها ؛ یعنی خلع ید سرمایه دار توسط سرمایه دار ؛ و یعنی تبدیل شمار کثیری از سرمایه های کوچکتر به تعداد قلیلی از سرمایه های بزرگ. فرق این پروسه [یعنی تمرکز سرمایه] با آن دیگری [یعنی پروسه تجزیه ی مجموع سرمایه ی اجتماعی به سرمایه های انفرادی] این است که [پروسه ی تمرکز سرمایه] فقط متضمن تغییری در توزیع سرمایه های پیشاپیش موجود و بکارافتاده ، می باشد ، و به همین دلیل ، میدان عمل آن با رشد مطلق ثروت اجتماعی ، با مرزهای مطلق انباشت ، محدود نمی گردد. در این حالت ، سرمایه از آن روی در یک جا به مقدار و حجم زیاد در یک دست فزونی یافته [و متمرکز می گردد] که در جایی دیگر از دست [و تملک] بسیاری دیگر ، خارج گردیده است. تمرکز ، به معنای دقیق کلمه ، یعنی این ، و [این] با انباشت و تراکم [سرمایه] فرق دارد. ... تمرکز از آن جا که سرمایه داران صنعتی را قادر می سازد تا عرصه عمل خود را گسترش دهند ، مکمل عمل انباشت می باشد. ... اما در حالی که تمرکز بدینسان تاثیر انباشت را بالا می برد و بر شتاب آن می افزاید ، در عین حال ، موجب توسعه و تسریع در دگرگونی های ترکیب فنی سرمایه می گردد ، به نحوی که بخش ثابت آن [یعنی ابزار و ادوات کار و ...] به زیان بخش متغیر آن [یعنی نیروی کار] افزایش می یابد و در نتیجه تقاضای نسبی [نیروی] کار کاهش پیدا می کند." (سرمایه ، جلد ۱)

ارتش ذخیره ی [کار] صنعتی (Industrial Reserve Army) : " ... توام با گسترش دامنه ی تولید و توده ی کارگرانی که به کار گمارده شده اند ، توام با توسعه ی بارآوری [نیروی] کار آنها ، و توام با فوران و غنای هرچه عظیم تر کلیه ی منابع ثروت ، عرصه ای نیز که در آن جذب هرچه بیشتر کارگران از سوی سرمایه ، با دفع هرچه وسیع تر آنان همراه می گردد ، گسترش می یابد. ... بنا بر همین واقعیت ، جمعیت کارگری ، با [تولید] انباشت سرمایه برای سرمایه دار [یعنی انباشتی] که خود او موجد و مولد آن است ، [در واقع] وسایل زائدسازی نسبی خویش را می سازد و به یک اضافه جمعیت نسبی مبدل می گردد ؛ اضافه جمعیتی که دامنه ی آن همواره در حال گسترش است. ... اما اگر وجود اضافه جمعیت کارگری محصول ضروری و لازمه ی [روند] انباشت یا توسعه ی ثروت بر اساس مناسبات سرمایه داری ست ، از سوی دیگر ، خود این اضافه جمعیت کارگری ، به نوبه خود ، به اهرمی برای انباشت سرمایه ؛ و [از آن نیز فراتر] ، حتی به عاملی وجودی و شرطی حیاتی برای شیوه تولید سرمایه داری بدل می شود. اضافه جمعیت مزبور ، ارتش ذخیره ی صنعتی ی آماده به خدمتی به وجود می آورد ، که چنان در بیست و به طور تام و تمام به سرمایه تعلق دارد که گویی سرمایه ، آن را به خرج خود خلق کرده و پرورده است. ... تولید اضافه جمعیت نسبی یا مرخص ساختن کارگران ، با شتاب و سرعتی به مراتب بیشتر از سرعت تحولات فنی ی پروسه ی تولید ... و نیز به مراتب سریع تر از درجه ی [سرعت] کاهش جزء متغیر سرمایه نسبت به جزء ثابت آن ، به پیش می رود. ... کار بیش از حد و

که به کالا تبدیل می شود و به وسیله ی فروش کالا ، از نو به پول مبدل می گردد. ... و بلاخره در حوزه سرمایه ربایی ، که در آن ، پروسه ی دَوَران " پ - ک - پ " به صورت کوتاه و مجمل انجام می گیرد ؛ یعنی به شکل " پ - پ " ، یعنی به شکل پولی که به پول بیشتر و ارزشی که به ارزشی زیاده تر از خود ، می ارزد.

"اگر [در جریان مبادله] این کالاهایی - یا پول و کالاهایی - با ارزش مبادله ای یکسان هستند که با هم مبادله می گردند ؛ [یعنی] اگر برابرها ، با یکدیگر مبادله می شوند ، آن وقت مسلم است که در این میان هیچکس بیش از مقدار ارزشی که در محیط دَوَران ریخته است ، از آن برداشت نخواهد کرد. در این صورت ، ارزش اضافه ای هم در اینجا در کار نخواهد بود. [به عبارتی باید گفت] با این که پروسه ی دَوَران کالاها در شکل متعارف خود عبارت از مبادله ی برابری است ، اما در واقعیت امر ، این پروسه شکل متعارف خود را حفظ نمی کند. پس فرض کنیم که مبادله بین نابرابرها انجام می گیرد. ... [مثلا] فرض کنیم که بر حسب امتیازی مرموز ، فروشنده قادر گردد که کالای خود را بالاتر از ارزش آن بفروشد و ، به طور مثال ، آن چه را که ارزش اش برابر با ۱۰۰ است به نرخ ۱۱۰ ؛ یعنی با اضافه قیمتی معادل ۱۰ درصد به فروش رسانده و به این ترتیب اضافه ارزشی برابر با ۱۰ به جیب بزند. ولی او پس از فروختن کالای خود ، [در جایی دیگر] به خریدار مبدل می گردد. اکنون کالادار سومی به عنوان فروشنده به او برمی خورد و او نیز به نوبه ی خود از همان امتیاز ۱۰ درصد گران فروشی استفاده می کند و ... [خب] به این ترتیب ، فردی که قبلا به عنوان فروشنده ۱۰ درصد سود به جیب زده بود ، اکنون به عنوان خریدار ۱۰ درصد زیان کرده است. در واقع ، نتیجه ی نهایی ی این ، آن خواهد بود که عموم کالاداران کالای خود را ۱۰ درصد بالاتر از ارزش آنها به فروش رسانده و این درست مثل آن است که همه ی آنها کالاهای خود را به قیمت واقعی شان فروخته اند. ... حال فرض کنیم که خریدار این امتیاز را بیابد که کالاها را پایین تر از ارزش آنها خریداری نماید. اینجا حتی لازم به تذکر نیست که خریدار دوباره فروشنده می شود زیرا وی پیش از آن که خریدار شود ، فروشنده بود و قبلا ، پیش از آن که ۱۰ درصد به عنوان خریدار سود کند ، ۱۰ درصد ضمن فروش زیان دیده است. ... پس به وجود آمدن ارزش اضافه و در نتیجه تبدیل پول به سرمایه ، نه می تواند از این راه روشن شود که فروشندگان کالاهای خود را بالاتر از ارزش می فروشند و نه از آن راه که خریداران ، کالاها را پایین تر از ارزش شان می خرند. ... [به عبارت دیگر] مجموع طبقه ی سرمایه دار یک کشور نمی تواند خود از خودش بهره کشی نماید. ... [نتیجه آن که] اگر برابرها با هم مبادله شوند ، از این راه اضافه ارزشی به دست نمی آید و اگر نابرابرها هم با یکدیگر مبادله شوند باز اضافه ارزشی حاصل نمی شود و دَوَران یا مبادله ی کالاها هیچ گونه ارزشی نمی آفریند. ... [به این ترتیب] برای این که صاحب پول بتواند از استعمال یا مصرف کالایی ، ارزش بیرون بکشد باید بخت چنان به او رو کند که در محیط دَوَران ، یعنی در خود بازار ، کالایی با این ویژگی به چنگ آورد که ارزش مصرف اش ، خود سرچشمه ی ارزش باشد به نحوی که مصرف عملی ی آن ، خود تجسم مادی کار و بالتبینه خالق ارزش می باشد. [و به واقع نیز] صاحب پول در بازار یک چنین کالایی [با چنین خصوصیتی] پیدا می کند و این کالا ، همانا قابلیت کار یا نیروی کار ، است." (سرمایه ، جلد ۱)

استاندارد یا معیار خود را در هفته ، روز و ساعت ، می یابد." " ... اما ، کاری که به جوهر ارزش شکل می بخشد ، کار متجانس و همگون انسان ؛ مصرف نیروی کار همسان و واحد بشری ، است. کل نیروی کار اجتماعی ، که حاصل جمع ارزش تمامی ی کالاهایی است که توسط آن جامعه تولید شده است - هر چند که از اجزاء بیشماری [از کار انفرادی افراد] تشکیل گردیده - در اینجا همچون نیروی کار واحد و همسان بشری ، به شمار می آید. مادام که این اجزاء و نیروهای انفرادی معرف نیروی کار متوسط [موجود در] جامعه اند و به مثابه نیروی کار متوسط اجتماعی عمل می کنند ؛ یعنی مادام که برای تولید یک کالا ، ... بیش از میزان متوسط مدت زمان کار اجتماعا لازم تولید آن ، زمان نیاز نیست ، هر یک از این اجزاء و نیروهای انفرادی عین هم می باشند. زمان کار اجتماعا لازم ، عبارت از زمان کاری است که برای تولید یک کالا تحت شرایط عادی و نرمال تولید و با سطح متوسط مهارت و شدت کار ، لازم و ضروری است." " پس ، ارزش یک کالا ، به نسبت مستقیم مقدار کار [اجتماعا لازم] و به نسبت معکوس بارآوری کار نهفته در آن ، تغییر می کند. چیزی ممکن است ارزش مصرف باشد ، بدون این که خود ، ارزش باشد. این زمانی و در مورد چیزهایی صدق می کند که سودمندی [یا ارزش مصرف] آنها حاصل کار انسان ، نیست ؛ مثلا هوا ، زمین بکر ، چمنزار و غیره. [از سوی دیگر] چیزی ممکن است هم مفید باشد و هم محصول کار انسان باشد ، بدون این که کالا محسوب گردد. انسانی که با محصول کار خود ، مستقیما نیازهای خود را برطرف می سازد ، [هرچند] ارزش مصرف به وجود می آورد ، ولی کالا تولید نمی کند. برای آن که کالا [یعنی ارزش یا به عبارتی ارزش مبادله] تولید کند ، لازم است که نه تنها ارزش مصرف به وجود آورد ، بلکه ارزش مصرفی برای دیگران ؛ [یعنی] ارزش مصرفی اجتماعی ، تولید کند که [مشخصا] از راه مبادله ، و به مثابه ارزش مصرف به خدمت فردی دیگر ، درمی آید." (سرمایه ، جلد ۱)

ارزش اضافه یا اضافه ارزش (Surplus Value) : " آنچه یک مبلغ از پول را از مبلغی دیگر متفاوت می سازد فقط مقدار آن است. بنابر این ، محتوای پروسه ی دَوَران " پول - کالا - پول " [یعنی پرداخت یک مقدار پول در قبال خرید نوعی کالا و سپس فروش آن کالا در ازای دریافت مقداری پول] به هیچ وجه مرهون اختلاف کیفی بین دو قطب آن نیست - چرا که هر دو قطب آن پول است - بلکه این مطلب فقط مرهون اختلاف کمی ی میان این دو می باشد. [یعنی این که طی پروسه ی مزبور] نهایتا بیش از مبلغی که در ابتدا در دَوَران ریخته شده بود ، پول از آن بیرون کشیده می شود. [مثلا] پنبه ای که با پرداخت ۱۰۰ لیره ی استرلینگ خریداری شده بود ، از نو [و این بار] به مبلغ ۱۰۰ + ۱۰ یعنی ۱۱۰ لیره استرلینگ فروخته می شود. پس شکل کامل و دقیق این پروسه ، چنین است: " پ - ک - پ " که در آن پ = پول اولیه و پیش ریخته شده + منفعت به دست آمده . من این منفعت یا افزایش یابی ی ارزش بدوی [یعنی پول پیش ریخته شده] را ارزش اضافه ، می نامم. بنابر این ، ارزشی که بدوا در دَوَران ریخته شده است نه تنها در دَوَران حفظ می شود بلکه ضمن به گردش درآمدن ، مقداری اضافه ارزش به خود افزوده ، یا به عبارتی ، خود را گسترش می دهد. این آن حرکتی است که پول را به سرمایه مبدل می سازد. ... قطعتا این طور به نظر می آید که خرید برای فروش ، یا دقیق تر بگوییم ، خرید برای گران تر فروختن ؛ یعنی [همان فرمول دَوَران] " پول - کالا - اضافه پول " ، شکلی خاص و تنها به یک نوع از سرمایه ؛ یعنی به سرمایه تجاری ، مختص می باشد. ولی سرمایه ی صنعتی نیز پول است ؛ پولی

کارگران سراسر جهان متحد شوید !



فرا رسیدن سال نو بر خلق های ایران مبارک باد!

نوروز سال ۱۳۸۲ از راه می رسد و مردم امکان می یابند با نگاهی به دست آوردهای سال گذشته، خود را برای تلاش های آینده آماده سازند. سالی که گذشت، زیر سلطه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، خلق های ایران یکی از دهشتناک ترین سال ها را پشت سر گذاشتند. سال ۱۳۸۱ سالی بود که رژیم جمهوری اسلامی همچنان بر ابعاد جنایات خود افزود. در سال ۱۳۸۱ کارگران و دیگر زحمتکشان کمرشان هر چه بیشتر زیر کار طاقت فرسا و گرانی سرسام آور خم شد. حقوق کارگران ماه ها به تعویق افتاد. دانشجویان بی رحمانه سرکوب شدند. زندان های رژیم مملو از زندانی شد. بسیاری از زندانیان سیاسی و غیر سیاسی به جوخه های اعدام سپرده شدند. زنانی در گوشه و کنار ایران سنگسار شدند و هزاران دختر نو جوان آواره خیابان ها شده و بسیاری از آنان که نمی خواستند تن به خود فروشی دهند دست به خود کشی زدند. تعداد معتادان دو چندان شد. صد ها زحمتکش زن و مرد که نان شب برای فرزندان شان نداشتند خود و آنان را در آتش سوزاندند.

سال ۱۳۸۱ در عین حال سالی بود که در طی آن مبارزات خلق های ایران با شدت هر چه بیشتری جریان یافت. کارگران بارها دست به اعتراض و اعتصاب زدند. زحمتکشان در اینجا و آنجا دست به شورش زدند. دانشجویان به کرات در دانشگاه ها و در خیابان ها با مزدوران رژیم به درگیری پرداختند. زنان با مبارزات پیگیر خود قوانین زن ستیزانه جمهوری اسلامی را بیش از گذشته به چالش طلبیدند و جوانان که از هیچ فرصتی جهت ابراز مخالفت با رژیم دریغ نمی ورزند بار دیگر چهارشنبه سوری را به صحنه ای جهت نشان دادن خشم خود از دیکتاتوری حاکم تبدیل نمودند.

سال ۱۳۸۱ در همان حال سال دم تکان دادن سردمداران رژیم برای اربابانشان بود که با تدارک همه گونه تسهیلات جهت حمله آمریکا به عراق سر سپردگی خود را نشان دادند. در این اوضاع، مردم عراق که سال ها در زیر یوغ رژیم تبه کار صدام حسین مورد غارت و چپاول قرار گرفته و هزاران قربانی داده است، در شرایط تحویل سال در انتظار ایام سختی نشسته است چرا که غارت گران بین المللی در جهت تامین منافع آزمندانه خویش توسل به جنگ را تنها راه نجات خود از چنبره تضاد های لاینحل سیستم امپریالیستی موجود می دانند. اما علیرغم همه این فجایع ما ایمان داریم که در بستر مبارزات پی گیر توده های ستم دیده، بهار واقعی خلق های منطقه فرا خواهد رسید و با نابودی سلطه امپریالیسم توده ها امکان خواهند یافت که در استقلال و آزادی زندگی کنند. در آن زمان شادی و لیخند زدن جرم نخواهد بود و همه انسان ها می توانند بهاران را خجسته بدارند. با امید فرا رسیدن چنان شرایطی، سال نو و عید نوروز را به همه خلق های ایران صمیمانه تبریک و تهنیت می گوئیم.



بهار زحمت کشان خجسته باد!
زنده باد آزادی، زنده باد انقلاب!

با ایمان به پیروزی راهمان
چریک های فدائی خلق ایران
۲۸ اسفند ۱۳۸۱

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 – 208 – 8805621

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051

London

WC1N 3XX

England

کمکها مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank

Branch Sort Code: 60-24-23

Account Name: M.B

Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082

4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر